



# رفتارشناسی تماس (دفتر چهارم)

اثر: دزموند موريس

ترجمه: عبدالحسين وهابزاده



رفتارشناسی تماس

(دفتر چهارم)

اثر: دزموند موريس

ترجمه: عبدالحسين وهابزاده

***Intimate Behaviour***

By

**Desmond Morris**

**(1971)**

چاپ اینترنتی

ویرایش اول

۱۳۹۰

هرگونه استفاده به شکل غیرانحصاری از این اثر آزاد است.



## فصل ۷

### قرابت با اشیاء

---

روی تابلویی در زوربخ سویس پوستر بزرگی نصب شده که سر مردی را به صورت مضاعف و هر دو در کنار یکدیگر نشان می‌دهد. سرها عیناً شبیه یکدیگرند باستثنای آن که در بین دو لب یکی سیگاری و در دیگری بجای آن پستانک یا گولزنکی قرار گرفته است، چنین فرض شده که پیام موجود در آن واضح و آشکار است، زیرا حتی یک کلمه هم با عکس همراه نیست. طراحان پوستر، بدون آنکه خود بدانند، خیلی بیش از آنچه منظور آنها بوده در مورد اهمیت سیگار مطلب گفته‌اند. آنها در یک پیام ساده‌ی بصری توصیف کرده‌اند که چرا هزاران هزار انسان آماده‌اند تا خطر مرگ توام با درد، سرفه، و استفراغ را در جریان انباشته شدن ریه‌های خود به وسیله‌ی سولهای سرطانی به جان بخرند. البته منظور آن بوده تا سیگارهایی بالغ را با احساس کودکی عدم بلوغ شرمندہ کنند، اما مطلب را به صورت معکوس نیز می‌توان خواند، باین ترتیب که اگر مرد با گولزنکی در دهان می‌تواند درست مثل کودک آرامش پیدا کند آنگاه بخش نابجای عکس فقط این است که مرد بسیار کودکانه جلوه می‌نماید. حال به بخش دیگر عکس پردازیم. در اینجا مسئله حل شده است. در اینجا سیگار نیز همچون پستانک آرامش می‌بخشد. لذا عامل کودکانه با یک حرکت از میان می‌رود. با نگاه از این زاویه شاید بتوان گفت که پوستر مربوطه می‌تواند به عنوان نوعی آگهی تبلیغاتی مشوق کسانی باشد که هنوز به اهمیت آرامش بخش این کار پی نبرده‌اند: سیگار بکشید و آرام شوید، بدون آنکه احساس عدم بلوغ داشته باشید.

حتی اگر قصد وارونه کردن بدخواهانه‌ی این پیام خوش نیت را هم نداشته باشیم، باز هم این پیام متضمن اشارات سودمندی در ارتباط با مشکل جهانی سیگار خواهد بود، که جوامع امروزی با آن مواجه‌اند. این موضوعی است که اخیراً برای اولین بار مورد بررسی قرار گرفته است. یک مبارزه‌ی وسیع در بسیاری از کشورها در جریان است تا سیگارها را از خطرات پر کردن ریه‌ها با دود سرطان‌زای سیگار برحذر دارند. در بسیاری مناطق تبلیغ سیگار در تلویزیون ممنوع شده و بحث‌های پایان‌ناپذیری در مورد چگونگی منع اعتیاد کودکان صورت گرفته است، و فیلمهای مخوف و رقت‌انگیز از وضعیت بیماران مبتلا به سرطان ریه در مراحل پیشرفته بیماری نشان داده می‌شود. برخی از معتادان با واکنش عاقلانه سیگار را کنار گذاشته اما بسیاری از آنها اجباراً سیگار اضافی آتش زده‌اند تا اعصاب بهم ریخته‌ی خویش را آرام کنند. به عبارت دیگر هرچند که بالاخره به مسئله پرداخته شده اما بهیچوجه حل نگردیده است. به طور خلاصه ممکن است کار عاقلانه‌ای باشد که به مردم بگوئیم انجام چه کاری برای آنها زیان‌آور است و نباید آنرا انجام دهند، اما اثرات این اقدام کوتاه مدت خواهد بود. این بدان می‌ماند که بخواهیم با استفاده از جنگ مشکل جمعیت را حل کنیم. جنگ میلیونها انسان را می‌کشد اما به محض آنکه پایان یافت جمعیت، با یک جهش پس از جنگ، رشد خویش را از سر می‌گیرد. در مورد سیگار نیز بهمین ترتیب هر بار که یک مبارزه‌ی ضد دخانیات شروع می‌شود هزاران نفر کشیدن سیگار را متوقف می‌کنند اما به محض برطرف شدن ترس ارزش سهام شرکتهای دخانیات دوباره شروع به اوج گرفتن می‌کند.

اشتباه بزرگ مبارزان ضد سیگار آنست که هرگز لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند تا این سؤال اساسی را از خود بپرسند که قبل از هر چیز چرا مردم می‌خواهند که سیگار بکشند؟ ظاهراً فکر می‌کنند که این موضوع ارتباط به اعتیاد دارد و به تأثیر اعتیادی نیکوتین مربوط می‌شود. مطمئناً چنین تأثیری مطرح است اما بهیچ نمی‌توان آنرا مهمترین عامل مؤثر دانست. بسیاری از مردم حتی دود سیگار را فرو نمی‌برند و لذا فقط مقدار ناچیزی از ماده‌ی مؤثر را می‌توانند جذب کنند. لذا علت اعتیاد آنها به سیگار را باید در جای دیگری جستجو کرد. همچنانکه پوستر زوریخ بطرزی زیبا ترسیم کرد، پاسخ این سؤال را بوضوح می‌توان در عمل قرابت دهانی که به هنگام گرفتن سیگار بین دو لب انجام می‌شود جستجو نمود، و مطمئناً این پاسخ در مورد آنهايي که دود را فرو می‌برند نیز، به عنوان توجیه اساسی مطلب، بهمان اندازه کاربرد دارد. تا وقتی که این جنبه از استعمال دخانیات به درستی مورد تحقیق قرار نگیرد در فرهنگهای پرتنش و آرامش جوی ما امید چندانی به ریشه‌کنی آن وجود ندارد.

موردی که در اینجا صریحاً مطرح می‌شود بکار گرفتن اشیا بی‌جان به عنوان جایگزین قرابت واقعی با انسان دیگر است. با بررسی این پدیده یک گام دیگر از منبع قرابت، یعنی نزدیکی با نزدیکان، دور می‌شویم. اولین گام دور شدن باعث شد که ما به نزدیکی با نیمه غریبه‌ها (لمس‌کنندگان حرفه‌ای) برسیم، گام دوم راه به قرابت با جایگزینیهای زنده برد و اکنون در گام سوم به دنیای گولزنکها، یعنی اشیایی با عامل نهفته‌ی قرابت می‌رسیم. البته به جز سیگار گولزنکهای دیگر فراوانند، اما شروع با این یک طبیعتاً ما را به سرآغاز همه‌ی داستان، یعنی زمانی برمی‌گرداند، که مادر آشفته حال پستانک لاستیکی را، به عنوان جایگزین دکمه‌ پستان خویش، در دهان نوزاد شیون کننده‌اش می‌چپانید. گولزنک کودک گاه به عنوان تسکین بخش و آرام‌کننده، و گاه پستان کور، هم نامیده می‌شود، چرا که، برخلاف سر شیشه‌ی شیر، این یکی هیچ سوراخی ندارد. اینگونه توصیفها کمی گمراه‌کننده است چرا که هیچ مادری نمی‌تواند به داشتن چنان کودک پستان غول پیکریازمانندی، شبیه آنچه در هر پستانک تجاری متوسط می‌توان دید، برخورد ببالد. این یک بر تکمه‌ی بدون شیر است که کیفیت لمسی آن شدیداً افزایش یافته و در انتهای خارجی آن صفحه‌ی مسطحی است تا پستان مادر را تقلید کند و مانع از به دهان کشیده شدن تمام این ابر تکمه شود.

گولزنکهایی از این دست قرن‌ها است که مورد استفاده قرار داشته، اما در زمانی نه چندان گذشته، به عنوان منشأ خطرناک آلودگی، بدنام گردید. اخیراً شروع به بازگشت به صحنه نموده و امروزه در بسیاری موارد توسط صاحب نظران پزشکی نیز توصیه می‌شود. کودکانی که در ماههای اول پستانک داشته‌اند کمتر به مکیدن شصت خویش (جایگزین آشکار نوک پستان و آرامش بخش در مواقعی که کودک نیاز به آرامش دارد) عادت نموده‌اند. به علاوه دیگر کسی عقیده ندارد که پستانک باعث تغییر شکل دهان یا دندانهای در حال رشد می‌شود. همچنین تجربیات اخیر برای کارشناسان موضوعی را روشن کرده، که بسیاری مادران از قبل می‌دانسته‌اند، و آن اینکه پستانک تأثیر واقعی در آرام کردن نوزادان مضطرب دارد. «مکیدن غیر تغذیه‌ای»، آنطور که رسماً با این اسم نامیده می‌شود، در تعداد بسیار زیادی از کودکان مورد مطالعه قرار گرفته و واکنش آنها در مقابل اینکار ثبت گردیده است. معلوم شده که سی ثانیه پس از استفاده از پستانک گریه‌ی کودک به یک پنجم و حرکات تحریکی دست و پایش به نصف مقدار قبلی آن کاهش می‌یابد، و همچنین اشاره شده که وجود ابر

تکمه به خودی خود در بین لبان کودک، حتی اگر عمل مکیدن هم در بین نباشد، تأثیر آرام کننده دارد. اگر کودک نیمه خواب بوده و مکیدن متوقف شده باشد، خارج کردن پستانک گریه مجدد وی را موجب می‌گردد.

همه‌ی اینها در مجموع نشان می‌دهد که داشتن چیزی بین دو لب حیوان انسانی تجربه‌ی آرام کننده‌ای است، زیرا یادآور تماس اطمینان بخش با محافظ اولیه، یعنی مادر است. این یک نوع قرابت نمادین بسیار قوی است، و وقتی به پیرمردی نظر می‌افکنیم که راضی و خشنود در حال مکیدن دسته‌ی پیپ خویش است بخوبی روشن می‌شود که این چیز است که تمام عمر با ما باقی می‌ماند.

مسئله‌ی مهم برای «مکنده‌ی» بالغ اینکه ظاهر او نباید نشان دهنده آن چیزی باشد که در واقع مشغول به آن است: این است پیام پوستر زوربخ. برای فرد آشفته‌ی بالغ استفاده از گولزنک کودک بهمان اندازه آرام کننده است که برای کودک، به شرط آنکه داغ ننگ کودک بودن را بر خود نداشته باشد. اما از آنجا که این عیب را دارد او مجبور است که از انواع مختلف بشکل مستور و در پرده استفاده کند. سیگار حداقل از جنبه‌ی مناسبت کاملش برای بالغین ایده‌آل است. ممنوع بودنش برای بچه‌ها به معنی آنست که نه فقط مناسب نوزادان بلکه کودکان بزرگتر هم نیست. لذا کاملاً از متن شیرخوارگی، یعنی منشأ اصلی خویش، جدا می‌شود. نرمی شیئی مذبور در بین دو لب حس می‌شود و گرمی دود حاصله حتی آنرا بیشتر شبیه نوک پستان می‌نماید. با اضافه احساس مکیدن چیزی از انتهای آن و بدرون حلق موجب می‌شود که این تصور تقویت گردد. لذا یک معادله‌ی نمادین جدید باین ترتیب شکل می‌گیرد: دود گرم استنشاق شده مساوی است با شیر گرم مادر.

بسیاری از سیگارها در هنگام بردن سیگار به دهان یا وقت برداشتن آن از دهان انگشته‌ها را روی و لب باقی می‌گذارند و باین ترتیب احساس لمس پستان مادر را شبیه‌سازی می‌نمایند. برخی سیگار را مدت‌های مدید بین دو لب نگه می‌دارند و فقط گاه گاهی به آن پک می‌زنند. باین ترتیب مواقع غیرپک زدن شبیه به وقتی است که کودک پستانک را نیمه خواب بین و لب دارد و آنرا نمی‌مکد. برخی دیگر بهنگام برگرفتن سیگار از دهان آنرا بین انگشتان خویش نگه می‌دارند و با آن بازی می‌کنند، هرچند که گذاشتن آن در زیر سیگاری یا جای دیگر کار آسانی است. انگشتان رنگ شده با نیکوتین سیگار گواه خاموش بر این مدعا است که چسبیدن به پستان توتونی، حتی خارج از وقت استفاده‌ی دهانی آن نیز آرام کننده است. از جمله فرمهای تغییر شکل یافته‌ی این موضوع یکی هم استفاده‌ی تجار از سیگار برگ است که انتهای گرد و صاف آن بهنگام رفتن به دهان حکم یک نوک پستان غول پیکر را دارد. اینان بی‌سروصدا انتهای کور این پستانک خویش را سوراخ می‌کنند و در آن چیزی تعبیه می‌نمایند که جریان شیر- دود گرم آرامش بخش را تسهیل کند. برخی دیگر نرمی سیگار و سیگار برگ را فدای صافی چوب سیگار و پیپ می‌نمایند. در اینجا بازی زبان با سطح آنها همان احساس صافی و لیزی گوشت و نوک پستانک لاستیکی را زنده می‌کند. عجب است که هنوز چیزی که هم صاف و هم لغزنده باشد، مثلاً چوب سیگار لاستیکی، ساخته نشده است. اما شاید عیب این وسیله این باشد که باندازه‌ی کافی مستور در پرده نیست و بیش از حد به نوع واقعی است نزدیک. لذا نمی‌تواند حرمت فرد بالغ را حفظ نماید. مطمئناً برای کسی که پیپ می‌کشد مشکل است که وسیله‌ی مورد علاقه‌اش را خالی بکند. بهمین شکل کنونی هم مسئله باندازه‌ی کافی آشکار هست و پیپ دسته لاستیکی راز را کاملاً برملا خواهد کرد.

اینهمه کشیدن توتون که در تمام دنیا صورت می‌گیرد خود گواهی است براینکه چه نیاز شدیدی برای اینگونه قربات نمادین و آرامش‌بخش وجود دارد. اگر قرار باشد که اثرات جانبی این رفتار ریشه کن شود یا بایستی از جمعیت تا حد معینی تنش زدایی شود و یا روشهای دیگر برای زدودن تنش فرام آید. از آنجا که هیچ چشم انداز عمده‌ی فوری برای راه‌حل اول وجود ندارد، لذا راه‌حل را بایستی در دومی جستجو کرد. سیگارهای پلاستیکی پیشنهاد و حتی آزمایش شده اما نمی‌توان به آنها دل‌خوش کرد. این پیشنهاد بخودی خود باندازه کافی باارزش است اما عوامل مهمی همچون گرمی و «قابلیت مکیدن» سیگار واقعی را نادیده می‌گیرد. همچنین عذر موجه و رسمی برای انجامش وجود ندارد. اگر قرار باشد که این عمل براحتی مورد قبول واقع شود بایستی نوعی لباس مبدل برای آن وجود داشته باشد. درست است مردم چیزهایی از قبیل انتهای قلم و مداد، سیخ کبریت و انتهای دسته‌های عینک خویش را می‌مکند اما این اشیاء وظایف «رسمی» دیگری دارند. سیگار پلاستیکی از این نظر شکست می‌خورد که شدیداً به گولزنک کودکان در پوستر زوربخشی شباهت پیدا می‌کند. لذا راه‌حل دیگری باید جستجو شود. به نظر می‌رسد که اینکار می‌باید از سوی شرکتهای تولید سیگار بصورت تولید توتونهای ساختنی یا گیاهی که به ریه آسیب نمی‌رساند، باشد، چیزی که تحقیقات در جهت آن شروع گردیده و شاید با ارزش‌ترین ثمرات تبلیغات و مبارزه‌ی وحشت بر علیه سرطان ریه نیز آن باشد که این گونه تحقیقات را شدیداً سرعت دهیم. با توجه به آنچه در مورد تأثیر عمیق دخانیات در اینجا گفته شد احتمالاً این تنها راه دراز مدتی است که می‌توان به اینگونه مبارزات کمک نمود.

آنهايي که استعمال دخانیات را ترک کرده یا سعی در ترک آن دارند شکایت می‌کنند که پس از ترک این نوک پستان توتونی و غیرتغذیه‌ای شروع به چاق شدن می‌کند این خود سرنخی است که در مورد برخی از انواع تعذیه به دست می‌آید. بخش وسیعی از غذاخوردنهای سبک مکیدن و به نیش کشیدن دراصل با قربانتهای نمادین دهانی بیشتر در ارتباط است تا با تعذیه واقعی بزرگسالان. وقتی یک سیگاری قدیمی تشنه‌ی سیگار ناگهان به آرامش بیشتری احتیاج پیدا می‌کند لقمه‌های غذای شیرین را به دهان خالی از پستانک خویش فرو می‌برد. مکیدن شیرینی و سایر مواد شیرین دیگر از جایگزینهای مبدل تغذیه از پستان است. برای اغلب ما این چیزی است که فاصله‌ی بین گولزنک و سیگار بزرگسالان را پر می‌کند. مغازه‌ی قنادی دنیای کودکان است. اینان برای مکیدن گولزنک بسیار بزرگتر به انواع لیسکها و مواد مشابه آن رو می‌آورند. این مواد ممکن است دندانها را فاسد کنند اما به جایگزین کرن آرامش از دست رفته کمک می‌نمایند. ما، افراد بالغ اغلب از اینگونه لذات روگردان هستیم اما بسیاری از عشاق جوان هنوز هم جعبه‌های انواع این پستانک‌های شکلاتی و آرام کننده را برای معشوق خویش به ارمغان می‌آورند و بسیاری از آنها را خانمهای خانه‌دار به تنگ آمده (از دست کودکان) در جعبه شیرینی آنها جای می‌دهند. گاه نیرنگی به کار گرفته می‌شود تا به این چیزها متانت بزرگسالی داده شود، باین ترتیب که درون آنها را با یک ماده‌ی غیربچگانه مثل الکل پر می‌نمایند و آنها را بصورت شکلاتهای لیکوری به دهان ما باز می‌گردانند.

گرچه اینجور چیزها باندازه‌ی نوک پستان دوام نمی‌آورند اما کیفیات مهمی همچون نرمی و شیرینی به نقش سمبلیک آنها کمک می‌کنند. در یک فرم بخصوص از آنها، یعنی آدامس، عیب کوتاه بودن عمر برطرف شده است. آدامس عبارت از یک ماده‌ی اصلی بنام سقز است که به آن شیرینی و طعم نیز اضافه گردیده (یک قسمت سقز باضافه سه قسمت شکر،

که گرم شده و خوب با هم خمیر شده و طعم دارچین، نعناع، میخک و امثالهم به آن اضافه گردیده است). آنرا می‌توان ساعتها جوید و، آنطور که تبلیغ می‌کنند، چیزبست که «اعصاب را آرام و به تمرکز فکری کمک می‌نماید». از جنبه‌ی نمادین این یکی از پستانک لاستیکی هیچ‌چیز کم ندارد. بخاطر این کیفیات قاعدتاً بایستی موفقیت بسیار داشته باشد، اما حرکات آشکار و الزامی فک، در هنگام جویدن، استفاده از آن را شدیداً دچار اختلال نموده است. این کار برای جویده مشکل ندارد اما در چشم بینندگان این تصویر را بوجود می‌آورد که طرف بطرز خستگی‌ناپذیر مشغول خوردن است. از آنجا که او هرگز این «غذای» به دهان برده را نمی‌بلعد، این احساس به دیگران دست می‌دهد که او چیزی نامطبوع مثل یک تکه‌ی غضروف سفت را در دهان دارد. لذا در حالیکه او با این کار آرام می‌شود بینندگان آزرده‌خاطر می‌گردند. نتیجه آن شده که جویدن آدامس در بسیاری از مناسبت‌های اجتماعی عادت زشتی تلقی شود و اینکار گسترش پیدا ننماید.

از آنجا که شیر مادر مایع گرم و شیرینی است لذا تعجب ندارد اگر بزرگسالان در لحظات تنش و کسالت انواع نوشیدنی‌های گرم و شیرین را مصرف نمایند. میلیونها لیتر چای، کاکائو و قهوه‌ای که هرساله نوشیده می‌شود هیچ ربطی به رفع تشنگی ندارد، بلکه باز هم تشنگی در این موارد نوعی دستاویز رسمی فراهم می‌آورد. فنجان و قهوه خوری، که این جانشین شیر را مشتاقانه از آن می‌نوشیم، خود لبه‌ی صاف و صیقلی دلپذیری دارد که لبه‌های تشنه‌ی آرامش را بتوان بر آن فشرود. لذا علت اعتراضات شدید بر علیه فنجان‌های یکبار مصرف خشن و ناصاف امروزی را می‌توان درک نمود.

یکبار دیگر جالب است که ببینیم چگونه از جلوه‌های بسیار بدیهی و آشکار روگردانیده می‌شود: ما چای را داغ و شیر را سرد می‌نوشیم، چرا که نوشیدن شیر داغ جلوه‌ی کودکانه‌ی آشکار دارد. فقط افراد علیل و مریض شیر داغ می‌نوشند<sup>۱</sup> و این نکته قابل درک است چرا که، همانگونه که دیدیم، فرد علیل مبارزه‌ی بزرگسالی را به کناری نهاده و در نتیجه، چون از جنبه‌های دیگر بصورت یک «کودک فوری» درآمده، لذا با یک مود کودکانه‌ی دیگر فرقی بوجود نمی‌آید.

علاوه بر شیر سرد و یا مخلوط آن با سایر چیزها، که معمولاً از طریق نی‌نوش مکیده می‌شود، انواع دیگری از نوشیدنیهای سرد نیز به عنوان آرامش‌بخش مورد استعمال دارد. اینها تقریباً همیشه به عنوان رفع عطش تبلیغ می‌شوند، اما از این نظر هیچکدام باندازه‌ی آب خالص مؤثر نیستند. اما بهر صورت آن مزه‌ی حیاتی شیرین را با خود دارند و نوشیدن آنها از دهانه‌ی شیشه نیز ارزش نمادین آنها را افزایش می‌بخشد. لذا شیشه‌های مربوط نیز دیگر در اندازه‌های بزرگ سنتی خویش نبوده و تا حد شیشه‌ی بچه آب رفته و کوچک شده‌اند. در واقع اگر کسی می‌خواست که با تقلید از پوستر سیگار زوربخ مردی را در حال نوشیدن لیموناد یا یکی از کولاها با شیشه‌ای مجهز به سر پستانک نشان دهد بازی تمام بود.

بسیاری چیزهای دیگر از قبیل ساقه‌ی علف و دانه‌های گردنبند نیز در لحظه‌های زودگذر نیاز به آرامش به لبها نزدیک می‌شود، اما تاکنون باندازه‌ی کافی از این مبحث سخن گفته شده که نشان دهد نزدیکیهای دهانی کودکانه، به عنوان

---

<sup>۱</sup>. نظر نویسنده را در یک چارچوب کلی باید مورد توجه قرار داد که تنوع و پیچیدگی فرهنگ‌های مختلف را در نظر گرفت. مثلاً در فرهنگ ما شیر داغ به عنوان بخشی از صبحانه افراد بالغ و بزرگسال متداول است اما باز هم هر جا که شیر به عنوان وسیله پذیرایی یا رفع خستگی بخواد مصرف شود معمولاً یا سرد است و یا اگر داغ باشد با چیزی از قبیل قهوه، کاکائو و امثالهم مخلوط می‌شود

بخش مهمی از زندگانی بزرگسالی، حتی خارج از حیطه‌ی بوسه‌های دوستانه و عاشقانه، باقی می‌ماند و اکنون می‌توان به قسمتهای دیگر بدن بزرگسالان پرداخت.

نوع دیگری از تماسهای اصلی دوران کودکی فشردن گونه بر بدن مادر به هنگام استراحت است. فشردن گونه بر اشیاء جایگزین نرم در بین مردان مواردش نادر، اما در بین زنان نسبتاً معمول است. در بسیاری از آگهی‌های تبلیغاتی لحاف، پتو، ملافه و امثال آن معمولاً زنی دیده می‌شود که با چهره‌ی خندان و گشاده محصول مربوطه را مهربانانه در بغل گرفته و سرش به یک سو برگشته و گونه‌اش را با ملاطفت بر سطح نرم و صاف پارچه فشرده است. این حالت بخصوص در مورد تبلیغات پتو بسیار متداول است بطوریکه می‌توان گفت تقریباً تنها وضعیت ارائه‌ی آن محسوب می‌شود، آنهم علی‌رغم این واقعیت آشکار که وقتی پتو وارد بستر شد و الزاماً ملافه گردید اینگونه تماس با آن نیز مختل می‌شود.

تبلیغات مربوط به پالتو پوست نیز همین مسیر را طی می‌کند. معمولاً خز یقه به طرف بالا برگردانیده شده و یا با دست بالا آمده تا با سطح فوق‌العاده نرم آن گونه را نوازش دهد. قالی خز نیز سطح تماس وسیعتری را فراهم می‌آورند و به مادر غول پیکری شباهت دارد که در کف اتاق پهن شده باشد.

شاید رایج‌ترین فرم تماس رخساری، و نمونه‌ای که توسط نر و ماده هر دو بکار گرفته می‌شود، استفاده از بالش پر در هنگام خواب شب باشد. نوازش این پستان بالش نرم در انتهای روز اثر آرام‌کننده‌ی عمده‌ای دارد و کمک می‌کند تا شرایط آرامی پیدا کنیم و با فرو رفتن در خوابی عمیق مبارزه‌ی روزانه‌ی بزرگسالی را به کناری نهیم. تولیدکنندگان بالش با ظرافت بسیار سعی در ایجاد تعادل بین فشردگی و نرمی این محصولات دارند و همواره در بین انواع متفاوت این محصولات با کیفیات لمسی مختلف نوع جدیدی را می‌توان در یک فروشگاه بزرگ پیدا کرد که کمی با دیگران فرق داشته باشد. برای بسیاری از بزرگسالان درجه‌ی معینی از فشردگی بالش در کمک به خوابیدن حائز کمال اهمیت است و اگر در بستر ناشناسی، در هتل یا منزل یک دوست، با نوع نامناسبی از بالش روبرو (روبرویی در هر دو مفهوم کلمه) شوند ممکن است فرو رفتن در خواب آرام را کار مشکلی بیابند. این پدیده بخصوص در مورد افراد به اصطلاح "خانه بخت"، که بندرت مسافرت می‌کنند و سالها با کیفیت معینی از بالش از قبیل نرمی و سفتی و قطر مشخص، اخت شده‌اند، بسیار بارز است.

در مورد سایر قسمتهای بستر نیز وضع مشابهی وجود دارد. بالین، علاوه بر حساسیت نسبت به بالش، نرمی و سفتی مشخصی از تشک خویش و سبک و سنگینی، شلی و سفتی و پرباری مشخصی از لحاف را بهنگام آرمیدن در این "آغوش-بستر" حیاتی شبانه ترجیح می‌دهند. این همان آغوشی است که یک سوم از تمامی عمر آنها را به خود اختصاص می‌دهد.

در ۱۹۷۰ نوع جدیدی از بستر در آمریکا ظاهر شد بنام بستر آبی. این بستر اساساً یک تشک جنس پلاستیکی بود که با آب پر می‌شد. فرد با آرمیدن و خوابیدن روی آن و فرو رفتن آرام در یک آغوش سیال چنان بود که گویی به یک «شبه-رحم» بازگشته است یک ترموستات و یک واحد گرم‌کننده در داخل باعث می‌شد که آب تا درجه حرارت دلپذیر و آرمش-بخش گرم بماند. در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۷۰ بیش از ۱۵۰۰۰ از این تشکها فروخته شد و بزودی تقاضا از عرضه کالا فزونی گرفت. آگهی‌های تبلیغاتی متقاضیان را به عباراتی همچون «زندگی و عشق در اشرافیت سیال» و «می‌توانید از آن



بخواهید شما را بجنابند تا خوابتان ببرد» ترغیب می‌کردند. اگر بخواهیم با اصطلاحات زنان و زایمان مسئله را توصیف کنیم تنها صدمه‌ی احتمالی این وسیله آنست که، پرده پاره شود. چنانچه تصادفاً سوراخی در آن بوجود آید تقریباً همان شلوغی، و بهم ریختگی و ناراحتی زمان تولد دوباره تکرار خواهد شد. شاید این اشکال کوچک ولی آزاردهنده در نهایت اغلب ما را وا دارد تا خود را در همان بستر پارچه‌ای امن‌تر قدیمی خویش بپیچیم.

در یک مطالعه‌ی عینی از عادات مربوط به خوابیدن با بالش، لحاف و تشک نرم، بتدریج اهمیت موضوع آشکار می‌شود. متوجه می‌شویم که اینها چیزهایی بیش از یک وسیله‌ی صرف برای زمان رویا هستند، چیزی بیش از آنچه که لازم است تا کامپیوتر مغازه ما بتواند افکار مغشوش جدید روز گذشته را، که بر او باریدن گرفته، جمع و جور نموده و اضافات آنها را به دور بریزد. خوابیدن در بستر چیزی بیش از استراحت فیزیکی است تا بتواند خستگی‌ها و فشارهای فردا را تحمل‌پذیر کند. این کار به علاوه نوعی سپردن و رها ساختن خویش به قرابت آرامش بخش یک آغوش غیر زنده در مورد همه‌ی آدمیان در سراسر عالم است. بستر تا حدودی یک رحم پارچه‌ای و تا حدودی یک مادر پارچه‌ای محسوب می‌شود.

حتی در ساعات بیداری نیز از این لذات بدوی و بنیادی کاملاً دست بر نمی‌داریم و این چیز است که صنایع سازنده‌ی عمل می‌توانند بخوبی آنرا تأیید کنند. مبله‌های راحتی، کاناپه‌های بسیار نرم و راحت شبیه تختخواب، که در قرن گذشته کاملاً ناشناخته بود، امروزه به هسته‌ی مرکزی هر اطاق کار، نشیمن و پذیرایی بدل گردیده است. در پایان یک روز کار سخت شادمان و سرخوش در مبل دلخواه خویش فرو می‌رویم و هرچند که در این قرابت بازوهای مبل ممکن است ما را واقعاً در آغوش نشکند اما بهر حال تماس با سطح آن آرامش بسیار به همراه خواهد داشت. حال که نرم و نازک در دامان مادر-صندلی نمادین خویش فرو رفته‌ایم می‌توان با احساس آرامش کودکانه از فاصله‌ای امن و بی‌خطر دنیای سخت و آشفته-ی بزرگسالی خارج راه، که بطور نمادین بر صفحه‌ی تلویزیون، یا در صفحات روزنامه به تصویر کشیده شده، نظاره نمود.

اگر توصیف تماشای تلویزیون از آغوش نرم صندلی راحتی به این صورت و تشبیه آن به تماشای دنیای خارج از پنجره توسط کودکی، که روی زانوی مادر نشسته باشد، چنین بنظر می‌رسد که قصد محکوم نمودن آنرا دارم. باید فوراً اعلام کنم که بهیچ وجه مقصودم این نیست. برعکس این خود امتیازی است که به الگوی رفتاری پذیرفته شده در سراسر جهان علاوه می‌شود. تماشای تلویزیون، علاوه بر فراهم آوردن امکانات سرگرمی و آموزش، همانطور که اشاره شد، به عنوان یک عنصر آرامش‌دهنده نیز در دنیای پرتنش بزرگسالی امروز مطرح است: شیشه‌ای که تصاویر از ورای آن به نمایش در می‌آید آنها را بطور امن در جعبه محفوظ می‌دارد، بطوریکه آنها نتوانند به ما آسیبی برسانند. با توجه به آنکه صندلی مادر، فقط یکی از دو عنصر ایمنی حیاتی راه، که از جانب مادر واقعی برای کودک فراهم می‌آید، در خود ندارد این خود می‌تواند تا حدودی جبران آن کمبود باشد؛ مادر واقعی قرابت نرم جسمانی و حفاظت در مقابل دنیای خارج را توأمآ فراهم می‌آورد. «صندلی-مادر فقط تماس نرم و راحت را ایجاد می‌کند و قادر به حفاظت نیست؛ در اینجا است که شیشه‌ی غیرقابل نفوذ تلویزیون به نجات ما می‌آید و با حائل شدن بین ما و درام زندگی بزرگسالی، که در اندرون جعبه‌ی تلویزیون در حال وقوع است، جبران حفاظت از دست رفته را می‌کند. لذا مطالعه نمادین به سادگی عبارتست از: مادری واقعی که حفظ می‌کند و آرامش می‌بخشد = شیشه تلویزیون که حفاظت می‌کند + صندلی یا در که آرام می‌نماید.

با نگاه کردن به زندگی در خانه از این دیدگاه جای تعجب نیست اگر می‌بینیم که بهنگام مسافرت یا رفتن به مرخصی اغلب تمایل به اقامت در هتل داریم که تقریباً از همه جهت یادآورنده‌ی شرایطی است که در مهدکودک با آن آشنا بوده‌ایم. در اینجا نیز، همچون دوران کودکی، همه کار را بدون نیاز به تکان یک انگشت برای ما انجام می‌دهند. غذا را آشپز-مادر آماده می‌کند، گارسون-مادر پذیرایی می‌نماید، و خدمتکار-مادر تخت و اطاق را مرتب می‌دارد. در بهترین هتل‌ها خدمات اطاق می‌تواند ما را تا گهواره به عقب بازگرداند. در اینجا گریه‌ی کودکی جای خود را به فشار دکمه‌ی زنگ یا برداشتن گوشی تلفن داده است. در زمره‌ی اولین کارهایی که افراد پس از بدست آوردن ثروت می‌کنند آن است که با بکارگیری خدمه-مادر شرایط مهد را در خانه‌ی خویش فراهم آورند. همانطور که در فصول قبل گفته شد، بستر بیماری و بیمارستان نیز شرایط مشابه را برای بیمار و عیالی که موقتاً مبارزه‌ی بزرگسالی را کلاً به کناری نهاده، فراهم می‌سازند، گاه حتی با غوطه‌ور شدن در وان حمام به لذت اساسی‌تر شرایط رحم مادر بازمی‌گردیم. تصادفی نیست که در این کار تقریباً همه‌ی ما درجه‌ی حرارت رحم را ترجیح می‌دهیم و در حالیکه درب حمام را بر روی جهان بزرگسالی خارج بسته‌ایم، در بین دیواره‌های گرد حوضچه رحمی خویش امن و راحت در شبه مایع جنینی آن خوش غوطه می‌خوریم. اما دیر یا زود باید حوضچه رحم را ترک گفت و به ناچار و درد زایش دوباره را بجان خرید. تولیدکنندگان حوله چنانکه گویی نسبت به ترس ما از این لحظه‌ی مخوف آگاهند، در رقابت با یکدیگر محصولاتی عرضه می‌نمایند که بهنگام درآغوش کشیدن ما هرچه بیشتر نرم و لطیف باشد. چنانکه در تبلیغات یکی از آنها آمده «حوله‌ی ما شما را خشک در آغوش می‌کشد!» و در تصویر همراه آن دختری چنان با وجد و شور محصول مربوط را به بدن و چهره‌ی خویش چسبانیده که گویی زندگی‌ش به آن وابسته است.

وقتی در نهایت این دختر حوله‌پوش لباس می‌پوشد، لازم نیست نگران از دست دادن نزدیکی نرم و لطیف باشد چرا که تبلیغات پوشاک مختلف همچون زیرپوش، عرق گیر، دامن و غیره همگی پاداش مشابهی را نوید می‌دهند. در مورد جوراب شلواریها بنظر می‌رسد مسئله‌ی صرف پوشش مطرح نباشد، چرا که در تبلیغات آنها می‌بینیم که اینها «آغوش عریان» هستند، نرم و نوازشگر «کش می‌آیند تا از هر پیچ و خم بدن شما پیروی کنند»، درباره‌ی لباسهای تنگ سرهمی گفته می‌شود که «نرم، ابریشمین و جسمانی» و «از سر تا ناخن پا شما را در آغوش می‌گیرد»، بگذریم از جورابهایی که «تنگ و چسبان و نرم، پاهای شما را در بر می‌کشند» یا بلوزهایی که «احساس چسبیدن» را به شما می‌دهند. لذا دختر خوشبخت می‌تواند سرتاپا پوشیده و تنها، در حالی قدم بزند که انبوهی از نوازشها و قرابت‌های پوشاکی (به طور سمبلیک) وی را در آغوش کشیده‌اند. اگر تمام این تبلیغات پوشاک تأثیر جمعی می‌داشت جای تعجب بود اگر دختر فقط با طی کردن عرض یک اطاق بارها به اوج هیجان و اورگاسم نمی‌رسید. معهداً از بخت بلند معشوق واقعی‌اش، باید گفت که اثر این مجموعه‌ی عشاق پارچه‌ای در اکثر موارد بسیار خفیف‌تر از آن است که آگهی‌های تبلیغاتی می‌خواهند به ما به قبولانند. در عین حال پوشیدن لباسهای نرم امروزی، هرچند نه به آن شدت اما، بهر صورت بخش مهم و اصلی از پاداشهای جسمانی را تشکیل می‌دهند.

رابطه‌ی بین پوشاک و پوشنده‌ی آن بهیچ وجه یک رابطه‌ی یک جانبه نیست. این فقط پوشاک نیست که پوشنده را در آغوش می‌گیرد بلکه خود نیز توسط پوشنده در آغوش گرفته می‌شود. در نهایت این خود پاداشی است برای همه‌ی آن ناز

و نوازش و در آغوش کشیدن‌ها، شیوه‌ی مطلوب پاسخگویی به آنهمه ابراز صمیمیت‌ها عبارت است از فرو بردن عمیق یک یا هر دو دست در یکی از تاخوردگی‌های پارچه‌ی لباس. ژست ویژه‌ی ناپلئون با یک دست فرو رفته در جیب جلیقه فوراً به ذهن خطور می‌کند، اما متداولترین فرم امروزی اینکار «دست-در-جیب» است. وظیفه‌ی رسمی جیب حمل اشیاء کوچک است، و اگر دست به جیب ببریم فرض بر این است که می‌خواهیم چیزی از آن بیرون بیاوریم. اما اکثریت وسیعی از ژست‌های دست-در-جیب هیچ ارتباطی به بیرون کشیدن اشیاء ندارند. در عوض اینکار به عبارتی دست در دست نهادن طولانی با جیب خویش است. اغلب به دانش‌آموزان و سربازان دستور داده می‌شود که دست را از جیب بیرون آورند، بدون آنکه هیچ توجیهی بجز علامت شلختگی و بی‌نزاکتی برای آن داشته باشند. البته واقعیت آن است که ژست مذکور حکایت از آرام کردن طرف در یک عمل نمادین قربابت است و این با وظایف فرمانبرداری و آماده باش مردانه‌ی وی جور در نمی‌آید. برای مردانی که این محدودیت را نداشته باشند انتخاب‌های مختلفی میسر است و اینکه از بین آنها کدام شق انتخاب شود از قاعده‌ی معینی پیروی می‌کند. قاعده از این قرار است :

هرچه تماس دست و لباس در قسمت بالاتر بدن انجام شود ژست آمرانه‌تر است. آمرانه‌ترین همه گرفتن برگردیقه است. بلافاصله پس از آن «شصت-در-یقه» جلیقه قرار دارد. پس از آن ژست ناپلئونی «دست-در-چاک» جلیقه است. پائین‌تر دست-در-جیب کنار جلیقه و باز هم پائین‌تر ژست بسیار معمول دست-در-جیب شلوار می‌باشد. از این پائین‌تر عمل دست چسبیده-به-پاچه‌ی شلوار است که در مقیاس آمرانگی، مشخصاً پائین‌تر از همه قرار دارد.

بنظر می‌رسد که دلیل این قاعده آن باشد که هرچه دست، در برقراری این تماس، بالاتر رود بیشتر حالت یک حرکت عزمی مربوط به زدن یک ضربه را بخود می‌گیرد. هرگاه یک ضربه‌ی واقعی بخواهد زده شود قبلاً دست زننده بایستی، پیش از وارد آمدن به حریف، بالا رود. همانطور که قبلاً دیدیم این کار در مورد مشت گره کرده‌ی سلامت کمونیستی بصورت یک علامت رسمی، یخ بسته<sup>۱</sup> و شکل گرفته، است. چسبیدن به برگرد کت راه درازی است که به آن سمت طی شده و درواقع در یک تماس دست-به-لباس از این بالاتر نمی‌توان رفت. لذا در بین شقوق مختلف ذکر شده طبیعتاً این یک حاوی خشن‌ترین پیام است، بطوریکه این ژست همراه با شصت-در-یقه جلیقه تقریباً کاریکاتور آمرانگی و نخوت جلوه می‌نمایند و یک نر مافوق جدید در تظاهرات‌های اجتماعی بیشتر احتمال دارد که ژست‌های پائین‌تری همچون دست-در-جیب کناری جلیقه را بخود بگیرد. عمل اخیر بیشتر محبوب اربابها، ژنرالها، دریادارها و رهبران سیاسی است و در دهه‌ی ۱۹۲۰ تقریباً ژست کلیشه‌ای همه‌ی گانگسترهای بزرگ آن زمان نیز شده بود. اینگونه مردان، حداقل در مواقعی که حقوق ارشدیت و بزرگی آنها اقتضا می‌کند، از اینکه ژست پائین‌تر دست-در-جیب شلوار را اتخاذ کنند اکراه دارند.

یک استثناء جالب براین قاعده ژست شصت-در-حلقه-در-کمر بند است. هرچند که این حالت به قسمت پائین‌تر بدن مربوط است. اما قطعاً پیامی خشن بهمراه دارد. این ژست محبوب کابوها، شبه کابوها و دخترانی است که می‌خواهند خشن جلوه کنند. حالت خشن آن نه فقط بخاطر حرکت عزمی حاضر-به-بیرون کشیدن (اسلحه نرم) است بلکه باید دانست که این مدل جدید از همان ژست قدیمی شصت-در-یقه جلیقه است که توسط افراد بدون کت و جلیقه بکار گرفته

<sup>۱</sup>. اصطلاح رفتارشناسی، به معنی نوعی حالت کلیشه‌ای و بدون انعطاف یک حرکت : م

می‌شود. گاه تمام دست به زیر کمر بند یا درز شلوار می‌خزد. اما در این موارد بلافاصله بخش مهمی از خاصیت ته‌اجمی خویش را از دست داده و بیشتر با مقیاس ذکر شده فوق مطابقت می‌نماید.

علاوه بر اعمال فوق دست ما بسیاری قرابت‌های ضعیف‌تر را نیز با سایر قسمت‌های لباس برقرار می‌سازد. این کار بیشتر در مواقع تنش بروز می‌کند و بسیاری از آنها نوع سمبلیک از اعمال جوریدن و نوازش کردنی است که میل داریم دیگران در مورد بدن ما انجام داده و به ما آرامش ببخشند. افراد را اغلب می‌توان در حال تعظیم دکمه‌ی سردست یا مرتب کردن کراوات خویش دید. عکس‌های وینستون چرچیل همواره او را در لحظات تنش در حالی نشان می‌دهد که دست خویش را بصورت مسطح به قسمت پائین ژاکت چان چسبانیده که گویی مشغول به انجام بخشی از نیمه در آغوش کشیدن خویش است.

سینه ریز و گردن‌بند در جنس ماده بار عمده‌ی دست ورزیها و بازی کردن‌های لحظات تنش و فشار را بر عهده دارد، درست همانطور که بدون شک عمل فیزیکی ذکر گرفتن با تسبیح به راهبه‌ها آرامش می‌بخشد. در مواقع دیگر نوازش‌های تسلی بخش ماتیک بر لب یا پودر بر صورت نیز، در مورد خانم عصبی که می‌خواهد شرایط تنش آفرین یک مناسبت اجتماعی را تجربه کند، احساس اطمینان و قوت قلب بوجود می‌آورد. در مواقع خصوصی‌تر مرتب کردن و برس کشیدن مکرر موها، که بمراتب بیش از مقدار مورد نیاز واقعی «مرتب» صورت می‌گیرد، نقش نوازش‌های عاشقانه‌ی سمت گرفته به سوی خویش را باز می‌کند و لذا می‌تواند اثرات آرام‌کننده‌ی عمده‌ای داشته باشد.

گاه عمل تماس بین دو فرد از طریق شیئی واسطه، بطور غیرمستقیم، صورت می‌گیرد. مثل مواقعی که دو فرد بجای تماس پوستی با هم گیلاس‌های خویش را برهم می‌زنند و به سلامتی هم می‌نوشند. نمونه‌ی بارز این نوع تماس را در عکس‌های خانوادگی هر دفترچه‌ی خاطرات عصر ویکتوریا می‌توان دید. در این عکسها مادر روی صندلی مرکزی نشسته و آخرین کودک اضافه شده به خانواده‌ی بزرگ را روی زانو گرفته است. شوهر تمایل طبیعی‌اش به حلقه کردن دست درشانه‌ی او است اما، بخاطر منع این کار در منظر عام، در عوض پشت صندلی را، که زن روی آن نشسته، بغل می‌گیرد. فرم امروزی آنرا اغلب در مواردی که دو دوست روی یک کاناپه پهلوی هم نشسته‌اند می‌توان مشاهده کرد. در این موارد یکی دست خویش را روی پشتی کاناپه در جهت پشت دیگری گسترش می‌دهد. بهمین ترتیب اگر یکی روی یک صندلی تنها روبروی دیگری نشسته باشد، ممکن است دسته‌های صندلی را در حین صحبت پرشور و حال با او دوستانه بغل بگیرد. گاه ممکن است با استفاده از صندلی‌های گهواره‌ای این آرامش را اضافه نمود. این هم یکی دیگر از کارهای محبوب پرزیدنت کندی در مواقع تنش بود. نیاز به گفتن نیست که این نوع صندلی با تاب خوردن در گهواره و آغوش مادر پیوند دارد.

بالاخره به اشیایی می‌رسیم که بطور ویژه جایگزین نزدیک‌های جنسی می‌شوند. اینها در ملایمترین سطح خود بصورت عکس و پوسترهای دیواری اشخاصی که به آنها عشق می‌ورزیم جلوه می‌کنند که آنها را، در غیبت اجتناب ناپذیر نمونه‌های واقعی، می‌توان بوسید و لمس نمود. استفاده از «بالش‌های پوستی» در اندازه‌های واقعی روند جدیدی در این جهت است. اکنون می‌توان، با عکس برگردان، چهره‌ی ستاره‌های محبوب سینما را خرید و آنرا روی بالش، که زینت رختخواب است، چسبانید و در هنگام خواب چهره بر چهره‌ی محبوب گذاشت و در این آغوش بدلی پارچه‌ای آرام بخواب رفت.

حال به خود عمل جفتگیری پردازیم. چنین ادعا می‌شود که در جنگ دوم جهانی به سربازان خط مقدم دشمن (اینها همیشه کار سربازان دشمن است) ماده‌های لاستیکی با منافذ جنسی کامل داده می‌شد تا اطفاء شهوت کنند. برای من روشن نیست که آیا چنین ادعایی صرفاً یک تبلیغات است تا نشان دهد که دشمن تا چه حد تشنه‌ی سکس، ولی محروم از آن بود یا واقعاً چنین چیزی اتفاق افتاده است.

برعکس جایگزینهای بی‌جان آلت تناسلی مردانه تاریخچه طولانی واقعی دارد و حتی در کتب عهد عتیق نیز به آنها اشاره شده است. این اشیاء معمولاً بنام دیلدو<sup>۱</sup> خوانده می‌شدند، اما نامهای دیگری همچون گودمیش<sup>۲</sup>، کنسولاتور<sup>۳</sup>، بی ژو<sup>۴</sup> و دیل دول<sup>۵</sup> نیز داشتند. حتی قبل از کتب عهد عتیق، صدها سال قبل از میلاد مسیح، در مجسمه‌های باستانی بابل نیز دیده می‌شوند. در یونان باستان به اینها «اولیس بوس» ینی «گاو نر لیز» می‌گفتند و ظاهراً در حرمسراهای ترکها محبوبیت بسیار داشته است. استفاده از آن، با گذشت قرون، تقریباً به همهی سرزمینهای دنیا گسترش یافته است. محبوبیت این وسایل افت و خیز فراوان داشته و ظاهراً در قرن هجدهم به اوج خود رسیده است، بطوریکه غالباً در لندن فروش می‌رفته، چیزی که دیگر تا نیمه‌ی دوم قرن حاضر دیده شد. گفته می‌شود که در ساخت آن دقت و مهارت بسیار بکار می‌رفته «تا بر واقع‌گرایی این مقاربت خیالی بیافزاید». اکنون دوباره اشکال مختلف آن در مغازه‌های سکس بسیاری از کشورهای غربی به فروش می‌رسد. اینها را یا مردان برای اقناع کنجکاوی صرف می‌خرند و یا زنان تنها یا همجنس باز برای تلذذ.

اخیراً دو نوع از این دولدوها به بازار آمده که بطریق مکانیکی کار می‌کند. یکی از آنها که ماهیت فنی بسیار پیشرفته دارد بطور خاص برای یک تحقیق آمریکایی در مورد ماهیت جفتگیری در انسان طراحی شده است. این دستگاه که وسط پرتوفیزیک‌ها طراحی شده یک وسیله‌ی برقی است و یک نوع پلاستیک با کیفیت توری شیشه ساخته شده و مجهز به نور سرد است تا عکس‌برداری از داخل مهبل را میسر سازد. به علاوه مجهز به سیستم کنترل استمناء برای تغییر عمق فرورفتن و سرعت دلخواه است. باین ترتیب بایستی آنرا با هر معیار دلخواه یک وسیله‌ی واقعاً قابل توجه و یک عشق باز خستگی ناپذیر دانست که در بین همهی سکسهای بدلی حرف آخر را زده است. نوع مکانیکی ارزان و نه چندان جاه‌طلبانه‌ی دیگر، که در سالهای اخیر محبوبیت گسترده‌ای پیدا کرده، دستگاه نسبتاً ساده‌ای بنام «ویبراتور» یا «ویبرو ماساژور» است. این یک شئی کوچک پلاستیکی باریک و درازی است با جنس نرم و سر برجسته که به کمک باطری کار می‌کند. وظیفه اولیه و اصلی آن ماساژ است و، از آنجا که آنرا تحت وظیفه رسمی‌اش به عنوان ماشین ساده‌ی ماساژ می‌توان خرید، لذا برای خریدارانی که نسبت به داشتن دستگاهی با نقش آشکار جنسی تردید روا می‌دارند و خجالت می‌کشند، فایده‌ی مضاعف دارد. حتی در نشریات هتاک زیرزمینی نیز موضوع به طرز معماگونه‌ای مطرح می‌شود. یک نمونه‌ی بارز آگهی تبلیغاتی چنین می‌گوید. ماساژور شخصی - ماساژور نفوذکننده و تحریک کننده. زداینده خارش و دردهای آزار دهنده. اندازه ۷ در ۱/۵ اینچ، همراه با باطریهای استاندارد. «حجب و حیای مندرج در این آگهی کاملاً خارج از ردیف سایر

۱. dildoe

۲. godemich

۳. consolateur

۴. bigoux

۵. dil-dol

متون این گونه مجلات زیرزمینی است که در آنها معمولاً بی‌پرده‌ترین و رسواترین نکته‌های سکسی را می‌توان یافت نمود. یکبار دیگر نیز همان قاعده مطرح است که بارها قبلاً دیده بودیم، و آن اینکه نزدیکیهای بزرگ نیازمند نوعی پرده پوشی در ارتباط با خود یا دیگران است تا بتواند مصود واقعی را پوشیده بدارد.

یکی از عجیب‌ترین و هوشمندانه‌ترین انواع سکس بدلی که زمانی توسط زنان ژاپنی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ رینوتاما<sup>۱</sup>، و اتاما<sup>۲</sup> که بن وا<sup>۳</sup> نیز نامیده می‌شود. این وسیله مرکب است از دو گوی خالی به اندازه‌ی تقریبی تخم کبوتر که داخل مهبل جای می‌گیرد. اینها در اصل از آلیاژ برنج ساخته می‌شد اما امروزه احتمالاً از پلاستیک نیز درست می‌شوند. یکی از گوی‌ها خالی و دیگری حاوی مقدار کمی جیوه است. ابتدا گوی خالی را وارد و تا آخر مهبل نزدیک دهانه ی رحم فرو می‌نمایند و سپس دیگری را وارد کرده و دهانه‌ی مهبل را با کاغذ یا پنبه مسدود می‌نمایند. لذا زن مجهز، بدون داشتن هیچگونه شواهد خارجی شرم‌آور و با ظاهری بیگناه می‌تواند در یک تاب یا صندلی گهواره‌ای تاب بخورد. حرکات منظم عقب و جلو موجب تغییر فشار منظم در داخل مهبل می‌شود که رانش‌های آلت تناسلی مردانه را تداعی می‌نماید. هرچند که رینوتاما به عنوان اسباب بازی جنسی خصوصی از امتیاز استفاده در محلهای عمومی برخوردار است، اما محبوبیت همه جاگیر و بیبراتورها را احتمالاً به این خاطر پیدا نکرده که هیچگونه وظیفه‌ی رسمی غیرسکسی ندارد.

اسباب بازیهای کاملاً غیرسکسی نیز گاه ممکن است به عنوان وسیله‌ی پاداش‌دهنده در ردیف اشیای غیرزنده قرار بگیرند. اینگونه امکانات بسیار زیاد است اما فقط معدودی از آنها بکار گرفته شده و از آن عده نیز تعداد بسیار کمتری با موقعیت قرین بوده‌اند. هر جا که چنین چیزهایی ظاهر شوند اغلب بصورت نوعی تمرین ورزشی رخ می‌نمایند. تخت پرش ژیمناستیک (ترامپولین) یکی از آنها است. در اینجا پاداش عمده آنست که فرد، توسط سطح فنری این وسیله در بغل گرفته شود، سپس به هوا پرتاب و دوباره در جای جدیدی در آغوشش قرار گیرد. اما تمام این فرآیند بایستی تحت پوشش یک جو ورزشکاری و فعالیت ماهیچه‌ای شدید انجام پذیرد. باین ترتیب امکان آن برای بسیاری از افراد از میان می‌رود، حلقه‌ی هولاهوپ با دولت مستعجل خود یک نمونه‌ی دیگر از آنست. در اینجا حرکات دورانی حلقه‌ی فراگیر با حرکت موجی کمرگاه اجراکننده در هم می‌آمیزد. اما بهر حال استقبال از آن بسیار محدود بود و از مرحله نوجویی اولیه فراتر نرفت. دنیای هنر نیز بارها سعی نمود تا انواعی از صمیمیت با اشیاء را به این دنیای تشنه‌ی قرابت عرضه کند اما اینکار با موفقیت چندانی قرین نگردید. در ۱۹۴۲ موزه‌ی هنرهای مدرن نیویورک برای اولین بار نوع جدیدی از مجسمه‌های کوچک بنام «دستی» یا تندیس را عرضه نمود. اینها عبارت بودند از قطعات کوچک چوبی صاف و نرم و صیقل خورده‌ی نامشخص که به خوبی در دست آدمی جا می‌گرفتند. گرداندن آنها به اینسو و آنسو موجب بوجود آمدن احساسهای لمسی متفاوتی می‌شد. هنرمند سازنده‌اش تأکید داشت که اینگونه اشیاء بیشتر به قصد حس شدن ساخته شده تا تماشا، و پیشنهاد می‌نمود که از آنها به عنوان یک جایگزینی عالی برای آدامس، سیگار و بازیچه‌هایی، که افراد مضطرب و عصبی در جلسات به دست می‌گیرند، استفاده شود. متأسفانه اینطور نبود و دیگری چیزی از این «دستی‌ها» شنیده نشد. یکبار

---

۱. rin-no-tama

۲. watama

۳. bon-wa

دیگر پیام اینگونه اشیاء بیش از حد عیان و آشکار بود. عضو هیچ کمیته‌ای حاضر نیست که دیگران از نیاز آشکار او به ذره‌ای تماس تسلی بخش شبه جسمانی آگاه شوند.

چندی پس از آن در دهه ۱۹۶۰ برخی از هنرمندان با خلق «تندیسه‌های محیطی» هجوم جسمانی جاه‌طلبانه‌تری را بر هنردوستان وارد آوردند. اینها به اشکال مختلفی ظاهر شدند که برخی از آنها شامل فضاهای مخصوص بازی بود که بازدیدکنندگان ضمن عبور از درون گذرگاهها، تونلها و راهروهایی که بر دیوارهای آنها انواع مواد با ترکیبات و بافتهای مختلف آویزان و نصب شده بود، احساسات لمسی متفاوتی را تجربه می‌نمودند. در این مورد نیز موفقیت زودگذر بود و امکانات بسیاری به هدر رفت.

با یک مثال نهایی می‌توان کل مسئله را بخوبی جمع‌بندی نمود. هنرمندی سفیدی خاصی را طراحی کرده بود که هماغوشی را همانندسازی می‌کرد، باین ترتیب که فرد «هنردوست» در داخل سفینه قرار می‌گرفت و به اشکال مختلف به او سیم‌هایی وصل می‌گردید. سپس درب ماشین بسته شده و روشن می‌شد. ایده‌ی اصلی عبارت بود از بوجود آوردن تجربیات وسیع لامسه. مبتکرین ماشین، طی نطقی در یک مؤسسه هنری، برای حضار علاقمند توضیح می‌داد که چگونه بدلیل مشکلات فنی نوع بسیار ساده‌تری از ماشین مذکور را، که خود بدان اعتقاد دارد، طراحی نموده است. نوع تغییر شکل یافته عمدتاً مرکب از یک ورقه‌ی لاستیک یا مواد مشابه بود که، در ارتفاع آلت تناسلی، سوراخ کوچکی در آن پیش‌بینی شده بود. مرد می‌توانست آلت تناسلی خویش را در آن جای دهد. برای زنان علاقمند نیز ورقه‌ی عمودی مشابهی داشت که برجستگی آلت ماندی از آن بیرون زده بود. مبتکر مذکور پس از توضیحات فوق با لحنی جدی اضافه کرد که نوع جدید اختراع او علاوه بر سادگی این مزیت را نیز دارد که می‌تواند توسط یک زن و یک مرد که در دو سوی آن ایستاده باشند بطور همزمان مورد استفاده قرار گیرد.

بیهودگی این داستان جداً ما را به بیهودگی نهفته در بسیاری از مثال‌های قبلی این فصل نیز رهنمون می‌شود. اینکه انسان بالغ ریه‌های خویش را با ماده‌ای سرطان‌زا بپوشاند تا از آن به عنوان جانشینی برای لذتی که روزی از پستان مادر یا از بدهان گرفتن شیشه می‌برده، بهره‌مند شود، امر بیهوده است. همچنین بیهوده است که انسانی رشید و بالغ پستانک بهم ریخته‌ای را به شکل آدامس بطور نامحدود در دهان نگه دارد و یا زنی مجبور باشد که ماساژ دهنده‌ی پلاستیکی را بجای آلت تناسلی واقعی جهت ارضاء جنسی بکار ببرد. اما اگرچه این اعمال ممکن است برای برخی بیهوده، رقت‌انگیز و حتی مشمئز کننده باشند، برای بسیاری دیگر به عنوان تنها راه‌حل ممکن بنظر می‌رسند، و همواره باید در نظر داشت که هر نوع قرابتی، هرچند هم که پرت افتاده و منحرف و به دور از نوع واقعی آن باشد، به مراتب بهتر از تنهایی دهشتناک بدون قرابت و صمیمیت است. به عبارت دیگر بهتر آنست که حمله و انتقاد به عوارض مربوط را کنار بگذاریم و در عوض به علل مسئله بپردازیم. اگر فقط با «تزدیکان» خویش نزدیکتر شویم نیاز به جستجوی جایگزینهای نزدیکی به مراتب کمتر و کمتر می‌شود. اما در این اثنا تقریباً هر نوع تماس بدلی بهتر از فقدان تماس خواهد بود.

## فصل ۸

### خود - نزدیکی

زن در ایستگاه قطار وحشتزده منتظر سوار شدن است. همسرش هم اکنون از او پرسیده که آیا درب آشپزخانه را قفل نموده یا نه و او بیاد می‌آورد که قفل نکرده است. او چه می‌کند؟ قبل از ادای اولین کلمه دهانش باز می‌افتد و خود به یکی از گونه‌هایش چنگ می‌اندازد. حتی پس از آنکه شروع به صمیمیت می‌کند دستش روی گونه و فشرده به صورتش می‌ماند. سپس بعد از چند لحظه دستش فرو می‌افتد و مرحله ی بعدی از توالی یک سری رفتارها شروع می‌گردد. اما قصد ما دنبال کردن آنها نیست بلکه می‌خواهیم توجه خویش را به آن دست معطوف داریم. چرا که سرخ یک دنیا از قرابت‌های جسمانی، یعنی قرابت با خویش، به آن دست مربوط می‌شود.

زن، در آن لحظات وحشت، روی سکوی ایستگاه با گرفتن گونه‌ی خویش و نوازش سریع آن به خود تسلی آنی می‌بخشید. احساس ناراحتی فوری وی را وا می‌دارد تا ناخودآگاه آنگونه تماس تسلی بخشی را فراهم آورد که در شرایط دیگری ممکن بود غریزی و همدمی به او هدیه کند، و یا وقتی کودک کوچک آزاده‌ای بود والدینش فراهم می‌آورند. حال بجای آنکه دست معشوق یا مادر به سویش دراز شود و گواش را لمس کند، دست خود وی بالا می‌رود تا این تماس را برقرار کند. اینکار، بطور خودکار، بدون اندیشه و بی هیچ درنگ و تردیدی صورت می‌گیرد. در انجام این عمل گونه‌ی وی هنوز هم به عنوان گونه‌ی خود او باقی می‌ماند. اما دست او بطور نمادین در مقام دست دیگری است= دست معشوق یا مادر

تماس با خویش نوعی نزدیکی جسمانی است که بندرت ممکن است باین ترتیب شناخته شود، اما در عین حال اساساً شبیه به سایر انواع تماس‌هایی است که در فصول قبل مورد بحث قرار گرفت. این کارها ممکن است اعمال یک نفره بنظر رسند اما در واقع تقلیدی از یک کار دو نفره هستند که بخشی از بدن وظیفه‌ی همدم فرضی را به عهده می‌گیرد. در واقع اینها روابط بین طرفین محسوب می‌شوند.

از این جهت بایستی آنها را پنجمین منبع عمده‌ی قرابت‌های جسمانی بحساب آورد. این پنج گروه عبارتند از :

- ۱- وقتی افسرده یا عصبی هستیم آغوش مهربان یا دست نوازشگر غریزی ممکن است سعی در آرام ساختن و مطمئن نمودن ما بنماید.
- ۲- در نبود محبوب یک لمس کننده‌ی حرفه‌ای ممکن است چنین کند، مثل دکتری که بازوی ما را می‌فشارد و می‌گوید نگران نباش.
- ۳- اگر تنها ندیم و مونس ما سگ و گربه‌ی دست آموز بود، می‌توان آنرا در بغل گرفت و با فشردن گونه بر پوست پشم آلودی گرمش آرام گرفت.



۴- اگر کاملاً تنها باشیم و صدای ناهنجاری نیمه شب ما را برآشوبد پارچه بستر خویش را محکم در بغل می‌گیریم یا آنرا بخود می‌پیچیم تا در آغوش نرمش احساس امنیت کنیم.

۵- اگر هیچ یک از آنها نبود هنوز بدن خود ما هست و می‌توان با بغل گرفتن، چسبیدن، و لمس کردن خود، به طرق مختلف، سعی در تخفیف ترس خویش نمود.

اگر مدتی را، به عنوان نظاره‌گر، صرف تماشای رفتار مردم کنید بزودی درمی‌یابید که عمل خود-لمسی بشدت، و خیلی بیش از آنچه در وهله اول گمان می‌رود، متداول است. البته خطا است اگر تمام اینگونه تماسها را بحساب جایگزین صمیمیتهای بین‌الطرفینی بگذاریم. برخی از آنها وظایف دیگری بعهدہ دارند. مثلاً مردی که خارش پایش را برطرف می‌کند و کالتاً مشغول به تقلید فرد دیگری، در انجام آن کار بر روی خودش، نیست. او صرفاً مشغول به عمل تمیز کردن خویش است که به حساب خود او، و بدون هیچ عامل نهفته‌ی قرابت، صورت می‌پذیرد. لذا باید توجه داشته که بر مسئله خود-نزدیکی تأکید بیش از حد صورت نگیرد. برای توجه درست به این مسئله بهتر آنست که با این سؤال اساسی کار را شروع کرد که اصولاً چرا بدن خویش را لمس می‌کنیم؟

من با توجه به این سؤال چندین هزار مورد از اعمال انسانی مربوط به خود-تماسی را مورد بررسی قرار داده‌ام. اولین واقعیتی که آشکار گردید آن بود که مهمترین اندام دریافت کننده اینگونه تماسها سر و مهمترین اندام ارائه دهنده آنها دست آدم است. با اینکه ناحیه‌ی سر فقط بخش کوچکی از سطح کل بدن را تشکیل می‌دهد مع‌هذا تقریباً نیمی از تمامی خود-تماسی‌ها را دریافت می‌نماید.

با بررسی این تماسهای مربوط به سر، تشخیص ۶۵۰ نوع عمل مختلف میسر گردید. ترتیب اینکار از طریق ثبت اطلاعات در موارد زیر بود. چه قسمت از دست بکار می‌رود، تماس چگونه انجام می‌شود و چه بخش از سر دخالت دارد. بزودی معلوم شد که چهار گروه عمده وجود دارد. (هرچند سه گروه اول بخودی خود جالب هستند اما به موضوع این بحث مستقیماً مربوط نمی‌شوند. لذا مختصراً مورد اشاره قرار خواهند گرفت. البته درج آنها در این قسمت روشن ساختن این موضوع که آنها را بایستی جدا در نظر گرفت وبا خود-نزدیکی واقعی اشتباه ننمود، اهمیت دارد). این چهار گروه عبارتند از :

۱. **اعمال حفاظتی.** دست بالا و به منطقه‌ی سر آورده می‌شود تا ورود اطلاعات به اندامهای حسی را کاهش داده یا متوقف کند. فردی که می‌خواهد کمتر بشوند دست خویش را روی گوشش می‌گذارد. آنکه می‌خواهد کمتر بو استشراق کند بینی‌اش را می‌گیرد. اگر نور بیش از حد است دست سپر چشم می‌شود، و اگر تحمل منظره‌ی رویارو را نداشته باشد چشمهایش را کاملاً می‌پوشاند. اعمال مشابه برای کاهش اطلاعات خروجی نیز می‌تواند بکار رود مثل وقتی که دست بالا می‌آید و جلو دهان را می‌گیرد تا حالت رخساره را پنهان کند.

۲. **اعمال نظافتی.** دست بالا آورده می‌شود تا اعمالی همچون خارش، مالش، سایش و کارهایی از این قبیل را انجام دهد. انواع مختلف تمیز و مرتب کردن موها نیز می‌تواند زیر همین عنوان کلی قرار بگیرد. برخی از این اعمال کوششهای اصیل و واقعی در جهت تمیز و مرتب نگه داشتن ناحیه‌ی سر است. اما در بسیاری از موارد همین کارها جزء اعمال «عصبی» می‌شوند که تحت تأثیر تنشهای هیجانی صورت می‌گیرند و بیشتر به

فعالیت‌های نابجا<sup>۱</sup> در سایر گونه‌های جانوران که موضوع مورد بحث رفتارشناسی طبیعی یا اتولوژی است، شباهت دارد.

۳. **علائم ویژه.** دست بالا می‌آید تا یک ژست نمادین را ادا کند. کسی که می‌خواهد بگوید «دیگر به اینجا رسیدیم» پشت دستش را به زیر چانه‌اش می‌گیرد و نشان می‌دهد که او چنان از خوردن این «غذای» نمادین پر است که دیگر هیچ از آن نمی‌تواند بخورد. پسری که «شصت به دماغ می‌گذارد» شصت خویش را روی بینی قرار می‌دهد و بقیه انگشتان را بصورت بادبزن بطور عمودی گسترش می‌دهد. این توهین در اصل تقلید تاج خروس در هنگام جنگیدن حیوان است و نشان می‌دهد که چگونه این عمل به یک ژست تهدیدآمیز تبدیل شده است. یک نماد حیوانی دیگر که در برخی از کشورها به عنوان توهین بکار گرفته می‌شود درست کردن یک جفت شاخ است باین ترتیب که دو دست به شقیقه‌ها می‌چسبند و انگشتان به طرف بیرون و کمی خمیده می‌شوند. یک نوع متداول از توهین به خود نیز آنست که انگشت سبابه را روی شقیقه می‌گذارند و اسلحه خیالی را آتش می‌کنند.

۴. **خود-نزدیکی:** دست بالا می‌آید تا نوعی قرابت بین‌الطرفینی را تقلید یا کپی کند. جالب آنکه چهار پنجم اعمال دست-به-سر جزء این گروه خود-نزدیکی‌ها قرار می‌گیرند. چنان بنظر می‌رسد که گویی دلیل اصلی آنکه سر خویش را لمس می‌کنیم آن است که، با تقلید ناخودآگاه لمس شدن توسط دیگران، تأمین آرامش کنیم. معمولیترین نوع این کار آرام و قرار گرفتن بخشی از سر بر روی دست است، باین ترتیب که آرنج دست مربوطه روی سطح ننگه دارنده‌ای قرار می‌گیرد و ساعد حائل می‌شود تا وزن سر را تحمل کند. ممکن است گفته شود که این عمل از خستگی ماهیچه‌های گردن حکایت می‌کند. اما مطالعه‌ی دقیق‌تر و از نزدیک روشن می‌کند که در اکثر موارد خستگی فیزیکی مطرح نیست.

در این کار دست به عنوان چیزی بیش از یک دست مطرح است. در اینجا دست، با استفاه از حمایت بازو، استحکام بیشتری پیدا کرده و بنظر می‌رسد که، به عنوان جایگزین شانه، وسیله‌ی «همدم آغوش گشوده‌ی» فرضی عمل می‌نماید. غالباً وقتی به عنوان معشوق یا کودک در آغوش دیگری می‌آرامیم، صورت خویش را بر پوست او می‌گذاریم و نرمی و حرارت پوست وی را از طریق گونه‌ی خویش احساس می‌کنیم. با قراردادن صورت خویش در روی دست می‌توان این احساس را در غیبت آنها دوباره بدست آورد، و بدین ترتیب احساس آرامش و نزدیکی بخود داد. باضافه، از آنجا که منشأ این عمل بقدر کافی مبهم است، می‌توان آنرا بدون هیچگونه ترس از این که کودک جلوه کنیم، در منظر عام انجام داد. شصت خویش را نیز می‌توان، در تقلید از پستان به دهان گرفتن، مکید. اما در اینجا پرده پوشی بقدر کافی کارآمد نیست و لذا معمولاً از انجام آن پرهیز می‌شود.

چسبانیدن دست حائل نشده به سر نیز، مثل مورد زن در ایستگاه قطار، به همین اندازه متداول است. در این موارد سر نمی‌تواند سنگینی خویش را روی دست اعمال کند. لذا چنان است که گویی این عمل بیشتر با نوازش و دست کشیدن به

---

<sup>۱</sup> displacement activities .

صورت و موها مرتبط باشد، که معمولاً به عنوان مکمل قرابت عمومی توسط همدم انسانی صورت می‌گیرد. در اینجا دست به عنوان دست نمادین همدم عمل می‌کند نه سینه یا شانه‌ی او.

دهان ناحیه‌ای است که توجه بسیار را بسوی خویش جلب می‌کند اما در ارتباط با دست متداولترین عمل لمسی توسط شصت یا سایر انگشتان صورت می‌گیرد نه توسط تمامی دست. بهنگام تماس دهانی، شصت یا انگشتان دیگر به عنوان جانشین نوک پستان مادر بکار می‌روند. همانگونه که گفته شد مکیدن کامل شصت بندرت صورت می‌گیرد، اما انواع تغییر شکل یافته‌ی آن فشردن نوک شصت به وسط لبها است. در اینجا شصت به دهان برده نشده و مکیده نمی‌شود، مع‌هذا تماس تسلی بخش برقرار است. پشت، نوک و جانب انگشت سبابه نیز به همین شکل فراوان بکار می‌رود و غالباً مدتهای طولانی در تماس با لبها قرار می‌گیرد و به صاحبش، که انعکاس گنگ و ناخودآگاه گذشته‌ی کودکی را در ذهن منعکس کرده، آرامش می‌بخشد. گاه انگشتان در نوع ظریفی از این تماس دهانی، به نرمی و آهسته روی لبها مالیده می‌شوند و حرکات دهان کودک روی سینه‌ی مادر را تداعی می‌کنند- در لحظات تشش و اضطراب گزیدن بندهای انگشت و جویدن ناخن رخ می‌نماید. وقتی خشم فروخورده بر این عمل اضافه شود جویدن ناخن ممکن است چنان شدت بگیرد که موجب جراحت شده و ناخن چنان جویده و کوچک شود که به یک برجستگی محدود شده و پوست کنار آن کاملاً خورده شده باشد.

متداولترین انواع تماسهای دست-به-سر به ترتیب کثرت بقرار زیرند :

۱. استراحت آرواره، ۲. استراحت چانه، ۳. مو گرفتن، ۴. استراحت گونه، ۵. لمس دهان، ۶. استراحت گیجگاه. تمام این انواع توسط هر دو جنس نر و ماده انجام می‌گیرند، اما در دو مورد تفاوت جنسی شدیدی بچشم می‌خورد. مو گرفتن نزد بانوان سه برابر مردان و استراحت گیجگاه نزد آقایان دو برابر زنان فراوان تر است.

اگر از سر بطرف پائین تنه حرکت کنیم بزودی سایر انواع خود-نزدیکیها را نیز پیدا خواهیم نمود. همه‌ی ما با صحنه‌های دلخراش، که پس از اعلام خبر فجایعی همچون زلزله یا ریزش معدن بروز می‌کند، آشنا هستیم. زن شوریده در این مواقع صرفاً به چسبیدن دست به گونه بسنده نمی‌کند، چرا که این عمل برای چنین مواردی ناکافی است. درعوض بمراتب از این فراتر رفته و همچنانکه بر ویرانه‌های خانه اش نشسته یا در مدخل معدن به انتظار ایستاده، پیکر خویش را بغل می‌گیرد و با حزن و اندوه آن را از این سو به آن سو تاب می‌دهد. اگر همدرد دیگری را پیدا نکند تا یکدیگر را در آغوش بکشند، واکنش آن خواهند بود که خود را در آغوش کشد و آرام خود را به جلو و عقب تاب دهد، درست همانطور که مادرش در هنگام کودکی و به وقت وحشت رفتار می‌نمود.

البته این یک مورد بسیار شدید و افراطی است اما همه‌ی ما، با حلقه کردن دستها به دور سینه خویش، شیوه‌ی مشابهی را در زندگی روزمره بکار می‌گیریم. از آنجا که در این موارد وضع چندان وخیم نیست عمل ما نیز به آن شدت نبوده، و حلقه کردن دستها به دور سینه به مراتب ضعیف تر از در آغوش کشیدن کامل خویش بوقت مصیبت است. مع‌هذا احساس آرامش خود-نزدیکی را بطور ملایم تأمین می‌کند و بخصوص در لحظاتی که تا حدودی وضعیت تدافعی بخود گرفته‌ایم این وضع بیشتر دیده می‌شود. اگر مثلاً در یک مهمانی یا گردهمایی اجتماعی دیگر با جمعی از نیمه غریبه‌ها مشغول به صحبت هستیم و یکی از آنها بیش از حد به ما نزدیک شده و سلب آرامش می‌کند، برای بدست آوردن مجدد آرامش از

دست رفته، ممکن است دستها را بالا بیاوریم و در جلوی سینه خویش حلقه کنیم. ممکن است خود ما اصلاً از وجود این عمل یا رابطه‌ی آن با حرکات پیرامون خویش بی‌خبر باشیم، اما صرف این واقعیت که رفتار مذکور باین ترتیب صورت می‌گیرد گواه است بر انجام ناخودآگاه آن به عنوان یک علامت اجتماعی، مثلاً مردی که قصد دارد از ورود مهاجمی به داخل ممانعت کند ممکن است جلوی در با دستهای تا کرده روی سینه بایستد و بگوید: «هیچکس حق ورود ندارد». عمل مرد مذکور در تا کردن دستها روی سینه در چشم افراد مقابلش تأثیر مثبت تهدیدکننده دارد. عمل وی این واقعیت را به دیگران علامت می‌دهد که او از موضع آغوشش در به روی آنها بسته. خود وی نیز از عمل خصوصی خود- آغوشی‌اش قدرت خودکفایی کسب می‌کند.

یکی دیگر از قرابت‌هایی که همه‌ی ما بطور روزمره به آن می‌پردازیم چیزبست که می‌توان آنرا «دست- در- دست خویش» گذاشتن نامید. یک دست بجای خود ما و دست دیگر، که آنرا می‌گیرد و یا می‌چسبید، به عنوان دست همراه فرضی عمل می‌نماید. این کار به شیوه‌های مختلف انجام می‌گیرد و برخی از آنها شدیدتر از دیگران است. مثلاً وقتی در ارتباط با یک همراه واقعی از روحیه‌ی دست دادن قوی برخوردار هستیم غالباً انگشتان خویش را با انگشتان او درهم گره می‌زنیم و باین ترتیب ارتباط محکمتر و پیچیده‌تری را بوجود می‌آوریم. بهمین ترتیب در نبود همراه واقعی نیز ممکن است انگشتان دست چپ خویش را با دست راست درهم قفل کنیم تا این احساس دوباره در ما زنده شود. در لحظات تنش ممکن است این کار با چنان شدتی صورت بگیرد که در اثر فشار فوق‌العاده‌ای که ناخودآگاه اعمال می‌شود گوشت انگشتان خود را سفید کنیم.

بهنگام نشستن و پا روی هم انداختن و فشردن پاها برهم نیز فشار مشابهی را به قسمت‌های پائین تر بدن وارد می‌آوریم. بنظر می‌رسد که «پا- روی هم» انداختن هم تا حد قابل توجهی موجب آرامش می‌شود و حس اعتماد و اطمینانی که از فشار یک قسمت بدن به قسمت دیگر حاصل شده یادآور فشار آرامش بخشی است که در کودکی بهنگام قرا گرفتن بین دو پای باز پدر یا مادر و چسبیدن به آنها دست می‌داد.

در عصر ویکتوریا قواعد رسمی آداب معاشرت زنان را انداختن پا روی هم در انظار عمومی و موقعیتهای اجتماعی اکیداً ممنوع می‌نمود. مردان آن عصر از این نظر محدودیت کمتری داشتند. اما در عین حال آنها نیز بهنگام این کار از بغل گرفتن پاها و زانوها منع می‌شدند. امروزه این محدودیتها از میان رفته و یک شمارش تصادفی از تعداد بسیار زیادی از «پا روی هم» انداختن‌ها نشان می‌دهد که ۵۳ درصد متعلق به خانمها و ۴۷ درصد متعلق به آقایان است. لذا در گذر زمان از قرن پیش تا به امروز هیچ اختلاف آماری معنی‌داری از این نظر بین دو جنس باقی نمانده است. در عین حال در شیوه‌ی این عمل دو اختلاف بین و جنس مخالف وجود دارد. اگر عمل بشکل قرار گرفتن قوزک یک پا روی ساق یا ران پای دیگر باشد این کار تقریباً همیشه کار مرد است، احتمالاً به این خاطر که انجام این عمل توسط زنان به معنی آشکار شدن ناخواسته‌ی بخشی از میان- پا خواهد بود. جالب آنکه حتی در مواردیکه زن شلوار به پا داشته باشد نیز این قاعده پابرجاست. لذا بنظر می‌رسد که زن، در عین پوشیدن شلوار، هنوز از نظر ذهنی دامن به پا دارد. اختلاف دیگر به وضعیت قرار گرفتن پاها بر روی هم مربوط می‌شود. اگر عمل به شکلی است که پای «بالایی» در تماس با سطح پای «پائین» قرار دارد اینکار تقریباً همیشه یک کار زنانه است (موارد استثناء بر این قاعده یک وقتی است که پاها فقط قوزک- به

قوزک روی هم افتاده باشند و یا وضعیت طوری باشد که اجباراً تماس پاها را یکدیگر را ایجاد نماید. در این دو مورد نیز تفاوتی بین دو جنس مشاهده نمی‌شود).

یک فرم صمیمی‌تر تماس با پاها «پابغل» گرفتن است. اینکار در شدیدترین فرم‌ش بصورت بالا آوردن رانها و پائین بردن سینه است، تا آنجا که هر دو در تماس قرار بگیرند. فشار از طریق بغل گرفتن ساقها یا زانوها افزایش پیدا می‌کند. به علاوه سر روی زانوها پائین آورده شده و چانه یا صورت روی آن قرار می‌گیرد. در این موارد پاهای خم شده به عنوان تنه و زانوها به عنوان سینه یا شانه‌های همدم فرضی عمل می‌نمایند. اینکار بطور عمدی یک عمل زنانه است و در مواردی که بطور تصادفی آماربرداری شده ۹۵ درصد در زنان و ۵ درصد در مردان مشاهده شده است.

یک کار مشخصاً زنانه‌ی دیگر چسبیدن ران با دست است. در بررسی شمار بسیاری از این نوع تماس‌ها مشخص شده که ۹۱ درصد موارد مربوط به زنان و ۹ درصد مربوط به مردان بوده است. بنظر می‌رسد که در این عمل یک عنصر جنسی دخالت داشته باشد و دست زن، بجای دست مرد، دریک مفهوم جنسی، روی ران خودش قرار بگیرد، چرا که این کار در یک برخورد جنسی نوعاً بیشتر توسط مرد صورت می‌گیرد تا زن.

در این بررسی خود-نزدیکی دیدیم که تقریباً همیشه دست و گاه نیز پا به عنوان اندام فعال عمل می‌کرد و تماس را برقرار می‌نمود. اما چند مورد استثناء نیز وجود دارد. گاه سر بطور فعال تا روی شانه پائین آورده شده و گونه، آرواره و یا چانه با آن در تماس قرار می‌گیرد و باید گفت که این کار نیز بطرز بارزی یک عمل زنانه است. در اینجا باید گفت که این شانه است که به عنوان سینه و پاشنه‌ی نمادین همدم فرضی عمل می‌کند. نمونه‌ی دیگر مربوط به زبان است که امکان دارد لبها یا بعضی قسمتهای دیگر بدن را نوازش کند. حتی برخی از زنان می‌توانند بین زبان و نوک پستان خویش نیز باین ترتیب تماس برقرار نمایند.

علاوه بر تمام این روشهای متنوع تماس با خویش یک جنبه‌ی مهم خود-نزدیکی باقی‌مانده که بایستی مورد بحث قرار گیرد آن خود-تحریکی جنسی است که به آن استمناء نیز می‌گویند. بنظر می‌رسد که این کلمه (در انگلیسی: م) از تحریف عبارت *manu-stuprare* به معنی «بی‌حرمتی و ناپاکی با داست» برگرفته شده باشد، و این خود حاکی از این اقعیت است که متداولترین شیوه‌ی خود-تحریکی جنسی بصورت تماس دست-به-آلت جنسی ظاهر می‌شود. اینکار در مردان معمولاً بصورت گرفتن آلت تناسلی با یک دست و بالا و پائین آن روی آلت تناسلی می‌گیرد. لذا دست در یک آن واحد دو نقش نمادین را با هم بازی می‌کند. حرکات بالا و پائین آن روی آلت تناسلی تقلید حرکات کمرگاهی خود مرد است، در حالیکه قبضه‌اش به عنوان یک شبه-واژن عمل می‌نماید. معادل این عمل در زنان بصورت لمس و نوازش کلیتوریس توسط انگشتان است. در اینجا حرکات انگشتان جانشین فشارهای منظمی می‌شود که توسط حرکات کمرگاهی مرد، در جریان جفتگیری، بر کلیتوریس وارد می‌شود. شیوه‌های دیگر این عمل برای بانوان شامل نوازش لبها و یا رانش منظم انگشتان در مهبل، به عنوان جانشین آلت تناسلی مرد، می‌شود. روش دیگر بر هم مالیدن رانها است که در آن رانها به هم فشرده شده و همزمان ماهیچه‌های داخلی ران بطور متناوب فشرده و رها می‌شوند تا فشارهای منظم بر اندام تناسلی فشرده شده‌ی زن وارد آید.

یک بررسی، که در نیمه ی قرن اخیر صورت گرفته، نشان می‌هد که استمناء یک شیوهی فوق‌العاده متداول از خود-نزدیکی است که اکثریت وسیعی از مردم در مقطعی از عمر خویش به آن می‌پردازند. هرچند که این کار همواره چیزی بیش از یک جانشین بی‌خطر جفتگیری بین دو فرد نبوده، اما طرز تلقی‌های اجتماعی نسبت به آن در طی زمانهای مختلف بسیار متفاوت بوده است. بنظر می‌رسد که این کار در بین قبایل باصطلاح بدوی بسیار متداول است، اما آنان با این عمل برحسب شوخی برخورد نموده و اشاره می‌کنند که استمناء کننده در واقع کسی است که از جفتگیری عاجز است. در قرون پیش طرز فکری کاملاً متفاوت و بمراتب ناسالمتر بر فرهنگ خود ما غالب بود. در آن موقع کوششهای جدی برای سرکوب کامل این عمل مبذول می‌گردید. در قرن هجدهم استمناء را به عنوان «عمل گناهکارانه‌ای که موجب آلوده نمودن فرد» می‌شود محکوم می‌کردند. در قرن نوزدهم اینکار «عمل هولناک و کاملاً شریانه‌ی ضایع کردن نیروی جنسی» قلمداد می‌شد و زنان عهد ویکتوریا از شستن اندام تناسلی خویش به این علت منع می‌شدند که، در جریان انجام مکرر و مرتب آن، امکان دارد افکار ناپاک به ذهنشان خطور نماید. به بیده<sup>۱</sup> شریر فرانسوی اجازه عبور از کانال مانس و ورود به انگلستان داده نمی‌شد. در اوایل قرن بیستم از شدت ترس از استمناء و به صورت «عادت زشتی» درآمد ولی بسیاری از مقامات مذهبی هنوز شدیداً نگران آن بودند که این وضع (تخفیف حرمت) برای استمناء کننده پاداش شهوانی بهمراه داشته باشد. در این حال آنان «خروج منی برای مقاصد پزشکی را، مشروط به آنکه موجب لذت نشود»، مجاز دانستند تا نیمه‌ی قرن بیستم طرز فکرها تغییرات اساسی یافت، بطوریکه جسورانه اعلام شد که استمناء «یک عمل سالم و عادی برای اشخاص در هر سنی» محسوب می‌شود. در دو دهه‌ی بعد از آن روند جدید چنان زمینه‌ای پیدا کرد که در ۱۹۷۱ یک مجله‌ی زنانه‌ی معتبر جرأت یافت تا جملات زیر را، که می‌توانست موجب حیرت یک خواننده‌ی عصر ویکتوریا شود، چاپ کند: «استمناء کاری مقبول، عادی و سالم است؛ شما بدن خویش را تربیت می‌کنید تا تبدیل به ابزار عالی عشق شود. از صمیم قلب به آن بپردازید.»

نوجوان امروزی که، در شرایط فقدان امکان آمیزش، تمایل به این نوع خود-نزدیکی جنسی دارد، درواقع بسیار خوش شانس است. جوان گذشته نه فقط مجاز به اینکار نبود بلکه درصورت انجام آن شدیداً تنبیه می‌شد. در طی دو قرن گذشته همه‌ی انواع محدودیت‌های خشن را بکار می‌بردند که برخی از آنها را امروزه حتی مشکل بتواند باور نمود. در برخی از موارد یک حلقه‌ی نقره را از درون سوراخ‌های تعبیه شده در پوست جلو آلت تناسلی جوانهای خطاکار می‌گذرانیدند. همینطور می‌شد آنها را با کمربندهای کوچک مخصوص آلت رجولیت مجهز کرده که روی آنها میخچه‌هایی تعبیه شده بود و بهنگام نعوظ خودبخود، آلت را نیش می‌زد. آبله رو نمودن آلت تناسلی با پماد جیوه‌ای قرمز نیز یکی دیگر از «چاره» های کار بود، که گاه توصیه می‌شد. دستهای کودکان تازه بالغ هر دو جنس را گاه بهنگام خواب بهم‌دیگر یا به تختخواب می‌بستند و یا آنها را با نوع جدیدی از کمربند عفت مجهز می‌کردند تا مانع از «بازی کردن با خودشان» در طی شب شوند. دختران جوان را وادار می‌کردند تا از طریق جراحی، سوزاندن یا جراحی، بخش یا تمام کلیتوریس خویش را بردارند. در مورد پسران نیز ختنه از سوی برخی محافل پزشکی، به تصور مهر کردن «عمل شیطانی» تحریک خویش، توصیه می‌شد.

<sup>۱</sup> bidet: ابزار لگن ماندنی که کنار توالت نصب می‌شود و پس از رفتن به توالت خود را در آن می‌شویند: م

خوشبختانه به جز ختنه هیچکدام از این صدمه‌های دردناک به عنوان یک روش متداول تا به امروز دوام نیاورده است. بنظر می‌رسد که میل قدیمی جامعه به مجروح کردن جوانان خویش بالاخره تحت کنترل درآمده باشد. با توجه به این امر جای آن دارد که لحظه‌ای این موضوع را به کناری نهیم و ببینیم چطور شد که مراسم عجیب ختنه، از جریان این تغییر کلی در طرز فکر، جان سالم به در برد. امروزه بهانه‌ی ضد استمنایی ختنه دیگر بکار نمی‌آید، بلکه در عوض پوست حشفه کودکان را بدلیل «مذهبی، پزشکی یا بهداشتی» می‌برند. موارد انجام آن از کشوری به کشور دیگر تفاوت می‌کند. گفته می‌شود که در انگلیس کمتر از نیمی از بچه پسرها در هنگام تولد ختنه می‌شوند، در حالیکه این رقم در مورد ایالات متحده تا حدود ۸۵ درصد است.

دلیل پزشکی که برای حذف حشفه ارائه می‌شود آن است که این کار خطر برخی از بیماریهای مشخص (و بسیار نادر) را برطرف می‌کند. البته این خطر نیز فقط هنگامی پیش می‌آید که مرد بالغ در هنگام شستن خویش حشفه را بسادگی بعقب نکشد و نوک اندام را نشوید. اما، بنظر مقامات پزشکی اگر این کار انجام شود خطر برای افراد ختنه نکرده بیشتر از ختنه کرده‌ها نخواهد بود. در نتیجه، از آنجا که اکثریت عظیمی از ختنه‌ها به دلیل مذهبی نبوده و زمینه‌ی پزشکی آن نیز قابل اغماض است، لذا دلیل واقعی هزاران هزار جراحی جنسی که هر ساله به کودکان نر وارد می‌شود، در زمره اسرار باقی می‌ماند. بنظر می‌رسد که این عمل، که بقول یک دکتر آمریکایی نوعی «تجاوز جنسی به آلت تناسلی نر» محسوب می‌شود، میراث فرهنگی گذشته‌ی دور ما باشد. ختنه از زمانهای بسیار دور در بین اکثر قبایل آفریقا کار متداولی بوده است. مصریها از آنان اقتباس نموده و کاهن-پزشکهای مصری عقیده داشتند که هیچ مرد محترمی حشمه خویش را نبریده نمی‌گذارد. یهودیها، به خاطر این داغ اجتماعی، که بر این پوست چسبیده برچسب خورده بود، آئین ختنه را که از مصریها به عاریت گرفته بودند، برای پیروان مذهب خویش با اجبار بیشتری اعمال نمودند. در جریان تبدیل این عمل به یک «قانون» اجتماعی یا مذهبی، اهمیت اولیه‌ی آن فراموش شد و امروزه نمی‌توان ریشه‌های اولیه‌ی آن را بسادگی ردیابی کرد. حتی در بین قبایل آفریقایی، که این کار به عنوان بخشی از مراسم پیچیده‌ی تحلیف محسوب می‌شود، نیز اغلب از آن صرفاً به عنوان یک «رسم» یاد می‌شود. اما محققین جدید توجیهات چندی را پیشنهاد نموده‌اند. یکی از این پیشنهادات می‌گوید که حشفه به عنوان یک خاصیت زنانه محسوب می‌شد، احتمالاً به این خاطر که همچون لبها در اندام تناسلی ماده، که سوراخ اندام را می‌پوشاند، این پوست نیز نوک آلت تناسلی را مخفی می‌دارد. با همین استدلال کلیتوریس زنانه نیز به عنوان یک اندام نرینه محسوب می‌شد، و لذا با رسیدن دختر و پسر به سن بلوغ این عوارض مربوط به جنس مخالف از آنان حذف می‌شد، تا به خصوصیات جنس واقعی خویش نزدیکتر شوند. یک توجیه دیگر آن است که عمل انداختن پوست حشفه تقلیدی از پوست اندازی مار محسوب می‌شده، و گمان می‌رفته که پوست‌اندازی به مار جاودانگی می‌بخشد، چرا که حیوان پس از آن براق و درخشان به نظر می‌آید. این معادله نمادین بقدر کافی راست و درست بوده است: مار = آلت تناسلی مرد، لذا پوست مار = پوست حشفه.

اینها باضافه‌ی بسیاری توجیهات هوشمندانه‌ی دیگر پیشنهاد شده اما وقتی پدیده‌ی جراحات جنسی را بطور کل در نظر می‌گیریم که هیچکدام از آنها کافی به نظر نمی‌رسند. تقریباً در هر گوشه‌ی این جهان و در صدها فرهنگ مختلف این کار در مزانی و برای مدتی انجام می‌شده و فرم دقیق آن در موارد مختلف تفاوت‌های بسیار داشته است. ختنه همیشه بصورت

عمل ساده برداشتن حشفه یا کلیتوریس نبوده بلکه در برخی موارد قسمتهای برداشته شده وسیعتر بوده و با جراحات، بجای بریدن، شکل شکاف و برش بخود می گرفته است. در برخی از قبایل علاوه بر کلیتوریس حتی ممکن است لبهای زن نیز برداشته شود. در برخی موارد دیگر مرد ممکن است عمل دردناک برداشتن پوست قسمت تحتانی شکم، تمام ناحیه‌ی کشاله‌ی ران و بیضه را نیز متحمل شود، و یا در معرض آزمون سخت شکافته شدن آلت تناسلی در تمام طول آن قرار بگیرد. تنها عامل مشترک در تمام این موارد همانا وارد آوردن صدمه‌ی مکانیکی توسط انسانهای بالغ به آلت تناسلی کوچکترها است.

آنچه که باید از سوی صاحب نظران جدید حرفه‌ی پزشکی مورد آزمایش دقیق تر قرار گیرد دوام آوردن این نوع تهاجم بزرگسالان، بصورت ختنه نرها، تا زمان حاضر است. از زمان هجوم ضد استمنایی قرن گذشته به بعد دیگر هیچگونه حمله‌ای از این قبیل نسبت به زنان صورت نگرفته و احتمالاً علت آنست که در مورد آنها، برخلاف مردان، هیچگونه توجیه بهداشتی برای برداشتن هیچ قسمتی از آلت تناسلی وجود ندارد. جای خوشوقتی است که وضع گذشته دوباره بازگشت نموده، چرا که اگر نقش ضد بهداشتی کلیتوریس ثابت می شد و از این طریق برای برداشتن آن دستاویز پزشکی بوجود می آمد، زنان حساسیت خویش را تا حدقابل توجهی از دست می دادند، برعکس آزمایشات دقیق آلت تناسلی مرد اخیراً نشان داده که برداشتن حشفه تأثیر چندانی در از دست رفتن حساسیت آن ندارد. لذا نرهایی که توسط جانشینهای محترم ساحره دکترهای باستانی باین ترتیب ناقص می شوند، حداقل از نظر کارایی جنسی خسارتی نمی بینند. البته استدلالهایی ضد استمنایی قبلی در مورد جراحی حشفه نیز از طریق این آزمایشات کاملاً بی اعتبار گردیده است. مرد بالغ، چه ضرب خورده و چه نخورده، هنوز قادر است، با پرداختن به خود-نزدیکی با اندام جنسی خویش در انزوای لذت جنسی نامحدود ببرد.

بطور خلاصه باید گفت که علت اینکه، علی رغم منسوخ شدن کامل همه نوع نقص عضوهای باستانی اندام جنسی در جوامع «متمدن» ختنه توانسته دوام بیاورد و چنین بطور گسترده انجام شود آنست که تنها این یکی فعالیتهای جنسی را مختل نمی سازد. به علاوه این کار، به کمک استدلالهای پزشکی، توانسته برای خویش کسب وجاهت نیز بکند.

حال در بازگشت به استمناء این سؤال باقی می ماند که آیا از جانب این نویناد خود-تحریکی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم خطری نیز در کمین هست یا نه. اگر بر مبنای توصیه‌ی مقالات مجله‌های معتبر «از صمیم قلب استمناء کنیم» آیا با این کار آونگ عقاید جنسی بیش از حد به جانب دیگر منحرف نشده است؟ واضح است که موهومات اولیه در مورد بیماریها و بدبختیهای غیرقابل وصف ناشی از استمناء بایستی به کمک مبارزه تبلیغاتی شدید از میان برداشته می شد و این کار اکنون با موفقیت انجام شده است، اما آیا این خطر احتمالی در میان نیست که در بیرون ریختن عقاید مضحک بیش از حد به افراط کشیده شده باشیم؟ از همه چیز گذشته استمناء نیز همچون همه‌ی انواع فعالیتهای اجتماعی جانشین، که فصل پیش مورد بحث قرار گرفت، نوعی قرابت دست دوم محسوب می شود. هر نوع عملی که در انزوا و تقلید از یک همدم واقعی انجام شود ناچاراً نسبت به عمل اصیل قرابت جسمانی، پست محسوب خواهد شد و این در مورد استمناء نیز، همچون سایر انواع خود-نزدیکیها، صدق می نماید. البته اگر هیچ چیز بهتری در اختیار نباشد نمی توان برعلیه استفاده از



این جانشینی‌ها توجیه مقبولی ارائه نمود. اما فرض کنید که در آینده‌ی نزدیک امید به چیز بهتری وجود داشته باشد، آیا در آن شرایط عادت بوجود آمده به استفاده از جانشین پست‌تر در سر راه بازگشت به روش واقعی مشکل بوجود نخواهد آورد؟ در حال حاضر توصیه‌هایی که به زنان می‌شود تأکید دارد که زن در انجام این کار بایستی شیوه‌ی خاص خویش را بوجود آورد و هر هفته چندین ساعت را به این کار اختصاص دهد تا الگوی جدید ثابت و پایدار شود. به زن گفته می‌شود که وقتی بدنش را باین شیوه آموزش داد در هنگام همخوابگی با مرد، قادر خواهد بود تا وی را به وضعیتی راهنمایی کند که حداکثر احساس را در وی بوجود می‌آورد. باید گفت که حداقل این رویکرد صداقت دارد: زن الگوی پاداش-به-خویش را ایجاد کرده و آن را تثبیت می‌نماید و از آن پس این مربوط به مرد او است که برطبق این شیوه به وی خدمت کند. این شیوه‌ی تربیت را توصیه کرده‌اند تا بدن زن بصورت «ابزار عالی عشق» درآید. ممکن است این کار به عنوان سیستمی که به یک زن تنها و معذب پاداش قابل توجه می‌دهد بسیار خوب باشد، اما برای تسهیل در معاشقه‌ی یک زوج چیزهایی را از قلم انداخته است. در این آموزشها این واقعیت که معاشقه‌ی انسانی چیزی بیش از یک خدمت جنسی متقابل است، نادیده گرفته می‌شود. این که بخواهیم با داشتن یک الگوی از قبل تثبیت شده "درخواست-پاداش" به اوج قرابت جسمانی متقابل برسیم، درست مثل این است که اربه را جلوتر از اسب ببندیم. در واقع این کار یعنی استفاده از عمل مرد به عنوان جایگزین استمنا، نه برعکس آن. مرد نیز به همین ترتیب، اگر به یک شیوه‌ی استمنا با دست شدیداً عادت کرده باشد در نهایت ممکن است از واژن زن به عنوان جایگزین دست خویش استفاده کند، و نه برعکس آن. این شیوه‌ی نگرش به نزدیکی، طرف مقابل را، به جای معشوق کامل و صمیمی به ابزار کوچک تحریک بدل می‌نماید. لذا باید گفت که تأکید بیش از حد بر اهمیت روشهای پیشرفته این اعمال شاید به آن اندازه هم که «لیبرالیسم جدید» جنسی سعی در قبولاندن آن دارد، بی‌گناه نباشد.

در عین حال این هشدارها نباید بهیچ وجه دستاویزی برای بازگشت به محدودیتها گناه آلود گذشته و منع خود-نزدیکی شود. اگر آونگ کمی هم بیش از حد به جانب دیگر رفته باشد باز هم در وضعیت به مراتب بهتری از اسلاف بلافصل خویش قرار داده‌ایم، و از این بابت بایستی قدداران اصلاح‌طلبان جنسی قرن بیستم بود که این وضع را برای ما ممکن ساختند. باید گفت که بطور معمول خطر تحکیم عادات خود-نزدیکی بهیچ وجه بیش از حد جدی نیست. اگر زوج به حد کافی یکدیگر را دوست بدارند شدت هیجانانگیز در روابط آنها می‌تواند سختی و تجرّ الگوهای خوگرفته‌ی قبلی در لذت بدن از خویش در تنهایی را از بین برده و امکان رشد آزاد و فزاینده‌ی واکنش متقابل جنسی بین آن دو را فراهم نماید. اگر شدت روابط آنها برای انجام این کار کفایت نکند حداقل می‌توانند از مبادله‌ی شیوه‌های خاص تحریک جنسی خویش لذت ببرند و این عمل خود به مراتب بهتر از وضعیت دوران ویکتوریا است که زوج اجباراً می‌بایست «آن کار کثیفم را در اسرع وقت به اتمام می‌رساند و بعد راضی و خشنود به خواب روند».

## فصل ۹

### بازگشت به صمیمیت

تولد ما از درون یک رابطه‌ی صمیمی و تماس نزدیک بدنی با مادر صورت می‌گیرد. با رشد بیشتر پا به جهان خارج می‌گذاریم و آن را می‌کاوییم و گاه‌گاه به آغوش محفوظ و امن مادر بازمی‌گردیم. بالاخره از او می‌بریم و آزاد و تنها به جهان بزرگسالی پا می‌گذاریم، اما به زودی، در جستجوی پیوند جدید و بازگشت مجدد به شرایط نزدیکی، بدنبال معشوق می‌گردیم که همسر ما شود، باین ترتیب یک بار دیگر پایگاه امنی داریم تا از آن به جستجو و کاوش خویش ادامه دهیم.

اگر در هریک از مراحل این توالی در خدمات صمیمی نسبت به ما نقصان وجود داشته باشد تحمل فشار زندگی مشکل می‌شود. در این صورت بدنبال جایگزین برای آن صمیمیت برخواهیم آمد. ممکن است به آنگونه فعالیت‌های اجتماعی بپردازیم که بتوانند جای تماس جسمانی از دست رفته را بگیرند، یا حیوان دست‌آموزی را به وکالت از جانب طرف انسانی خود بکار ببریم. اشیاء بی‌جان هم در فهرست آنچه که باید نقش خالی همدم صمیمی را بازی کنند، جای می‌گیرند. حتی ممکن است کار به جایی بکشد که اجباراً با پیکر خویش نزدیک و صمیمی باشیم و طوری خویشان را نوازش کنیم و در آغوش بکشیم که گویی درواقع به جای دو نفر عمل می‌کنیم.

البته ممکن است این‌گونه جایگزین‌های قرابت واقعی به عنوان مکمل زندگی لمسی مطرح باشد، ولی در مورد برخی افراد با کمال تأسف به عنوان جایگزین‌های اجباری عمل می‌کند و اگر انسان نوعاً به این تماس‌های نزدیک چنان نیاز فراوان و نیرومند دارد پس بایستی درهای قلعه مدافع خویش در مقابل تماس‌های دوستانه‌ی دیگران را گشوده‌تر بدارد. او باید به دستوراتی که می‌گویند «با خویشان خویش باش، فاصله‌ات را حفظ کن، لمس مکن، خود را رها مکن، و هرگز احساسات خویش را بروز مده» اعتنا نکرد. متأسفانه برخی عوامل قدرتمند بر علیه این راه‌حل ساده عمل می‌کنند. مهمترین آنها جامعه‌ای است که او در آن زندگی می‌کند، چرا که این جامعه بطور غیرطبیعی بزرگ و شلوغ گردیده است. غریبه‌ها و نیمه‌غریبه‌ها چنان او را احاطه کرده‌اند که برقراری ارتباط و پیوند عاطفی، جز با بخش کوچکی از این اجتماع، میسر نیست، و انسان مجبور است صمیمیت خویش با بقیه‌ی اجتماع را به حداقل محدود نماید. از آنجا که دیگران در زندگی روزمره از نظر فیزیکی بیش از حد به انسان نزدیک هستند، لذا او مجبور به رعایت یک حد غیرطبیعی از خویشان‌داری است. اگر او در رعایت این خویشان‌داری بسیار موفق شود احتمال آن می‌رود که خود را هرچه بیشتر از همه‌ی صمیمیت‌ها، حتی با آنها که دوستشان دارد نیز، محروم نماید.

شهرنشین‌های امروزی در این اوضاع جدا سری و ضد قرابتی در معرض آن خطر نیز هستند که والدین بدی باشند. اگر این انسان فرزندان خویش را در سال‌های اول عمر مشمول این منع تماس نماید، ممکن است به استعداد آنها در برقراری پیوند عاطفی قوی در آینده صدمه‌ی برگشت‌ناپذیر بزند. البته اگر پدر یا مادر بتوانند برای امتناع از این رفتارهای الدینی

خویش توجیه و تأکید رسمی هم پیدا کنند، وجدان آنها نیز راحت تر خواهد بود. متأسفانه گاه گاه این گونه تأکیدات نیز به رشد روابط شخصی در درون خانواده لطمه زده است.

یک نمونه از این قبیل توصیه ها چنان افراطی و حاد است که جا دارد که به آن اشاره‌ی ویژه‌ای بشود. شیوه‌ی واتسونی در پرورش کودک، که از نام روانشناس برجسته آمریکایی و مؤسس این مکتب گرفته شده، در اوایل این قرن طرفداران فراوان داشت. برای درک بهتر توصیه‌های او به والدین جا دارد تا بخشی از گفته‌های خود را او را عیناً به شرح زیر نقل کنیم :

"مادرها وقتی بچه‌ی خویش را می‌بوسند، برمی‌دارند و تاب می‌دهند، ناز و نوازش می‌کنند و روی زانو می‌گذارند نمی‌دانند که با این اعمال موجودی پرورش می‌دهند که از سازگاری با دنیائی که فردا قرار است در آن زیست کند، کاملاً عاجز خواهد بود...

برای برخورد با کودکان یک روش معقول وجود دارد و آن اینکه با آنها بایستی به عنوان افراد بالغ جوان برخورد نمود... هرگز آنها را نبوسید و اجازه ندهید که روی زانوی شما بنشینند. اگر بوسیدن بچه واجب است فقط یک بوسه در پیشانی او به هنگام شب بخیر گفتن کافی است... آیا مادر نمی‌تواند بجای بوسیدن، ناز و نوازش و بلند کردن کودکش، کلام محبت‌آمیزی بگوید؟ اگر پرستار ندارید و نمی‌توانید کودک را در خانه بگذارید او در حیاط برای بخش عمده‌ای از روزها کنید و دور حیاط را حفاظ بکشید تا از هر خطری خیال راحت داشته باشید. این کار را از زمان تولد کودک بکنید... اگر قلب شما نازک است و باید حتماً کودک خود را ببینید سوراخی را تعبیه کنید یا از پریسکوپ استفاده کنید تا در ضمنی که شما او را می‌بینید او نتواند شما را ببیند... و بالاخره با کلام مهرآمیز و نوازشگر با او صحبت نکنید."

از آنجا که براساس این روش با کودکان بایستی به عنوان بالغین جوان رفتار شود استنباط آشکار ما این است که بالغین واتسونی نیز هرگز یکدیگر را نبوسیده و در آغوش نمی‌کشند و یکدیگر را از ورای یک روزن تمثیلی می‌نگرند. البته این دقیقاً همان شیوه‌ی ای است که ما در برخورد با غریبه‌ها، که در زندگی روزانه ما را احاطه کرده‌اند، عمل می‌کنیم. اما باید گفت که توصیه‌ی این روش در برخورد پدر و مادر با کودکان خویش حداقل در خور تأمل است.

شیوه‌ی واتسون در پرورش کودک براساس دیدگاه رفتارگرایان<sup>۱</sup> استوار بوده است. اگر بخواهیم عین جمله‌ی خود واتسون را در این مورد نقل کنیم می‌گوید که «در انسان هیچ غریزه‌ای وجود ندارد. در زندگی آینده همان چیزهایی از ما بروز می‌کند که در کودکی در خود ساخته‌ایم... هیچ چیز از درون تکوین نمی‌یابد». لذا این طور نتیجه‌گیری می‌شد که برای بوجود آوردن یک فرد بالغ بهنجار بایستی با یک کودک بهنجار شروع نمود. اگر در این کار تأخیر شود «عادات بد» بوجود می‌آید که ریشه‌کنی آنها بعداً مشکل خواهد بود.

اگر با این طرز فکر که بر مبنای فرضیات غلط پیرامون رفتارهای نوزادی و کودکی انسان استوار است، امروزه نیز فقط گاه گاه به عنوان یک واقعیت مجسم روبه رو بودیم، می‌توانستیم آن را به عنوان یک کنجکاوی مضحک تاریخی بنگریم. اما از آنجا که طرز فکر مذکور هنوز هم جان سختی می‌کند، باید دقیق‌تر به آن نگریم. دلیل اصلی تداومش آن است که این روش خود به طریقی به تداوم خویش می‌انجامد. کودک خردی که با او به این شیوه رفتار شده اساساً ایمنی و آسایش

<sup>۱</sup> Behaviorists .

خاطر نخواهد داشت. نیاز شدید او به قرابت جسمانی مکرراً سرکوفته و تنبیه شده، و گریه‌های او مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. اما چاره‌ای نیست. او بایستی این وضع را بشناسد و خود را با آن تطبیق دهد. لذا به این نحو تربیت شده و بزرگ می‌شود. اما تنها عیب این وضع آن است که او دیگر هرگز در سراسر عمر خویش به کسی نمی‌تواند اعتماد کند. بخاطر آن که میل او به دوست داشتن و دوست داشته شدن در این مرحله‌ی اساسی اولیه مختل شده، مکانیسم عشق و محبت در او برای همیشه صدمه خواهد دید. از آنجا که روابط او با والدین تاجرمانانه بوده است تمام روابط خصوصی آینده وی نیز در همین خط به پیش خواهد رفت. او حتی از اینکه مثل یک دستگاه خودکار سرد و بی‌روح عمل کند نیز خشنود نخواهد بود، چرا که میل اساسی و زیست‌شناختی ذاتی او به عشق ورزیدن هنوز حس می‌شود، اما راهی برای تجلی خود نمی‌یابد، درست همچون عضو پژمرده‌ای که کاملاً قطع و جراحی نشده و درد و ناراحتی‌اش ادامه یابد. لذا اگر این فرد برحسب سنت ازدواج کند و صاحب فرزند شود با کودک خویش نیز به احتمال زیاد به همین شیوه رفتار خواهد کرد، چرا که ابراز عشق و محبت پدری یا مادری برای خود او نیز به نوبه غیرممکن خواهد بود. مطالعه بر روی میمون‌ها این نکته را آشکار کرده است. اگر نوزاد میمون بدون نزدیکی‌های مهرآمیز با مادر پرورش یابد در آینده پدر و مادر بدی خواهد شد.

از دیدگاه بسیاری از والدین انسانی روش واتسون جذاب اما شدیداً افراطی است. لذا آنها فرم تلطیف‌شده‌ی و تغییر شکل یافته‌ی آن را بکار می‌گیرند، به این ترتیب که لحظه‌ای با او سخت‌گیر و لحظه‌ای بعد ملایم‌اند. در برخی از کارها انضباط شدید بکار می‌برند و در برخی دیگر نرم و نوازشگر می‌شوند. گاه او را در گهواره و می‌گذارند تا بگرید و گاه برای او لالایی می‌خوانند و اسباب بازیهای گران می‌خرند. او را در سنین بسیار کم وادار به رفتن به توالت می‌کنند اما در عین حال او را می‌بوسند و ناز و نوازش می‌کنند. البته نتیجه‌ی کار این است که کودک کاملاً گیج و مبهوت نشده و باصطلاح «لوس» شود. اشتباه اساسی آنها این است که بعدها به جای آن که لوسی او را بحساب گنجی و سردرگمی خود بگذارند به لحظاتی که با «نرمی» رفتار کرده‌اند نسبت می‌دهند. با خود می‌گویند که اگر به شیوه‌ی منظم و رژیم سفت و سخت خویش محکم چسبیده بودند و امتیاز نمی‌دادند که همه چیز روبه راه بود. لذا اکنون روش خود را سخت ترک کرده و از کودک مزاحم و پرتوقع می‌خواهند که «مؤدب باشد». نتیجه کج خلقی است و طغیان، هم اکنون و هم در آینده.

این گونه بچه‌ها در اول طعم محبت و «نرمی» را چشیده‌اند، اما فقط در این خانه بر روی آنها گشوده شده ولی بطور مکرر در به صورت آنها خورده و بسته شده است. او می‌داند که چگونه دوست بدارد اما به قدر کافی دوست داشته نشده و در طغیان‌های بعدی خویش می‌خواهد والدینش را بیازماید و امیدوار است که بالاخره آنها او را، بدون توجه به آنچه می‌کند، یعنی به خاطر او نه بخاطر «رفتار نیکویش» دوست بدارند، اما در اکثر موارد پاسخ اشتباه دریافت می‌کند.

حتی وقتی پاسخ درست دریافت می‌دارد و والدین او را بخاطر تخلفات اخیرش می‌بخشند باز هم مطمئن نیست که همه چیز بخوبی پیش رفته باشد. نقش پذیربهای اولیه بیش از حد بر او نقش بسته و تأدیبهای اولیه یش از حد فکر کودکیش برای او نامهربانانه بوده است. لذا او مکرر در مکرر آنها را می‌آزماید و مأیوسانه می‌کوشد تا ثابت کند که بالاخره آنها به واقع او را دوست دارند. آنگاه این نوع والدین، که با اغتشاش و هرج و مرج روبرو شده‌اند، یا به انضباط خشک و محکم باز می‌گردند که در اینصورت تاریکترین ترسهای بچه را مورد تأیید قرار می‌دهند و یا اینکه مکرر در مکرر به او امتیاز می‌-

دهند و همه‌ی کارهای ضد اجتماعی را به گردن اشتباهات و گناههای خویش می‌اندازند و دائم از خود می‌پرسند که «کار در کجا اشتباه بود؟ چگونه اشتباه کردیم؟ ما که همه چیز به او داده‌ایم؟»

اگر فقط با کودک به عنوان کودک برخورد کرده بودند، نه به «عنوان بالغ جوان»، از همه‌ی این مسایل می‌شد پرهیز کرد. نوزاد در سالهای اول عمر خود فقط عشق و محبت کامل می‌خواهد نه هیچ چیز کمتری. این طور نیست که او سعی کند تا حد امکان از شما بکشد. بلکه به سعی و محبت شما تا سرحد امکان نیاز دارد. اگر مادرش خود بدون تنش باشد و هنوز درگیر مسایل دوران کودکی خویش نباشد میل طبیعی‌اش به آن خواهد بود که همه چیزها را در حداکثر به کودک خود بدهد، و همین دلیل است که پیروان مکتب انضباط و سخت‌گیری مرتباً به مادر علیه امتیاز دادن به این موجود «ضعیف»، نرم، و نازک هشدار می‌دهند و جمله‌ی محبوب واتسونی‌ها را تکرار می‌کنند که نگذارید او «به تار و پود قلب شما چنگ بباندازد». اما گر مادر، تحت شرایط زندگی امروزی، خود نیز زیر فشار باشد این کار چندان آسان نخواهد بود. اما حتی تحت همان شرایط هم اگر رژیم مصنوعی اعمال نشود باز هم نزدیک شدن به ایده‌آل، در پرورش کودک شاد، و سیراب از محبت، غیرممکن نخواهد بود.

چنین کودکی نه تنها «لوس» نخواهد شد بلکه در بزرگی خواهد توانست هرچه بیشتر مستقل و بامحبت بماند و هیچ منعی برای کاوش و جستجوی جهان جالب و پرهیجان اطراف خویش نداشته باشد. زندگی در ماههای اول او به پایگاه امن و مطمئن داده تا از آن به جستجو کاوش اطراف بپردازد. این موضوع را نیز مطالعات برروی میمون‌ها روشن کرده است. بچه میمونی، که مادر با محبت دارد، براحتی به اطراف حرکت کرده باز می‌کند و همه چیز را امتحان می‌نماید، اما فرزند مادر بی‌محبت خجول و عصبی است. این درست عکس پیشگوئی‌های واتسون است که معتقد بود محبت زیادی، به شکل احساسات جسمانی نزدیک، موجب سست و وابسته شدن موجود در آینده می‌شود. نادرستی این موضوع را، حتی وقتی کودک آدمی به سه سالگی رسیده هم، می‌توان تشخیص داد. کودکی که در دو سال اول عمر محبت فراوان دیده شروع به نشان دادن استقلال می‌کند. کودک هرچند به طور ناپیوسته، ولی با قدرت بسیار، پا به جهان بیرون می‌گذارد. اگر با صورت به زمین بخورد امکان گریه کردنش کمتر است نه بیشتر. اما کودکی که در سالهای اول عمر محبت کمتری دیده، درباره‌ی آنچه می‌بیند کنجکاوی و جسارت کمتری دارد و به کوششهای آزمایشی و کورمال کورمال اولیه برای انجام عمل مستقل علاقه‌ی کمتری نشان می‌دهد.

به عبارت دیگر پس از آن که روابط مهرآمیز کامل در دو سال اول عمر شکل گرفت کودک براحتی می‌تواند برای مرحله-ی بعدی رشد نمود. در عین حال از این مرحله به بعد، که کودک در جریان رشد خویش سراسیمه سعی در جستجوی شتاب آلود اطراف دارد، بکار گرفتن نوعی انضباط از سوی والدین حتماً مورد نیاز خواهد بود. آنچه انجامش در مرحله‌ی اول غلط بود اکنون درست است. بیزاری مکتب واتسون نسبت به والدین بسیار شیفته‌ای که فرزندان بزرگتر خود را بیش از حد مواظبت می‌کند، تاحدودی قابل توجیه است، اما عجیب اینکه مواظبت افراطی این مرحله احتمالاً بیشتر بازتابی است از صدماتی که کودک در اثر تربیت به شیوه واتسونی در مراحل اولیه‌ی عمر خویش دیده است. کودکی که محبت فراوان دیده باشد کمتر احتمال دارد که چنین رفتارهایی را در والدین خویش برانگیزد. کودکی که در مراحل اولیه‌ی عشق کامل، با والدین خویش پیوند قدرتمندی بوجود آورده باشد به عنوان انسان بالغ نیز برای برقراری پیوند جنسی قوی

امکانات بهتری دارد و حال از این پایگاه جدید دوباره می‌تواند به کاوش خویش ادامه دهد و زندگی اجتماعی فعالی را به پیش ببرد. البته درست است که این‌گونه کودکان در مراحل قبل از برقراری پیوند بزرگسالی از نظر جنسی نیز شدیداً جستجوگر خواهند بود. همه نوع کاوش و جستجو تشدید می‌شود و لذا عرصه‌ی فعالیت‌های جنسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما اگر زندگی اولیه‌ی فرد بطور طبیعی همه‌ی مراحل را یک به یک طی کرده باشد، مرحله‌ی کاوش و جستجوی جنسی نیز بزودی به برقراری پیوند زناشویی و رشد پیوندهای عاطفی منجر خواهد شد و فرد یک بار دیگر بطور کامل به قرابت‌های جسمانی خاص مرحله‌ی محبت آمیز کودکی باز خواهد گشت.

بالغین جوانی که کانون جدید خانواده را بنا می‌نهند و در درون آن از قرابت‌های نامحدود لذت می‌برند، برای رودر رویی با دنیای سخت و بی‌هویت خارج بمراتب در وضعیت بهتری قرار خواهند داشت. اینان، به جای آنکه تشنه‌ی پیوند باشند، سرشار از آن هستند و می‌توانند با هر برخورد اجتماعی به شیوه‌ی خاص آن روبرو شوند و نیازی به برقراری پیوندهای نامناسب، که بعدها ناچاراً آنها را مجبور به خویشتن‌داری عاطفی کند، نخواهند بود.

نیاز به خلوت یکی از جنبه‌های زندگی خانوادگی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. انسان، برای لذت بردن کامل از تماس‌های صمیمی، نیاز به فضای خلوت و خصوصی برای خویش دارد. اگر خانه شلوغ و پرجمعیت باشد هیچ نوع رابطه‌ی شخصی، بجز انواع خشن آن، نمی‌توان برقرار کرد. تنه زدن به یکدیگر هیچ شباهتی به آغوش مهرآمیز ندارد. قرابت اجباری در مفهوم واقعی‌اش به ضد قرابت بدل می‌شود. لذا عجب است که برای معنی بخشیدن بیشتر به تماس جسمانی نیاز به فضای بیشتری داریم. طراحانی که در معماریهای فشرده این موضوع را نادیده بگیرند، فشارهای عاطفی اجتناب‌ناپذیر بوجود خواهند آورد، زیرا برقراری قرابت جسمانی خصوصی چیزی شبیه به شلوغی مداوم و بی‌هویت دنیای شهرنشینی خارج از خانه نیست که بتواند دائماً ادامه پیدا کند. نیاز انسان به تماس نزدیک جسمانی چیزی تشنجی، گاه گیر، و متناوب است که بطور دائم نیاز به تجلی پیدا نمی‌کند. شلوغ کردن فضای خانه یعنی تبدیل تماس‌های مهرآمیز و عاشقانه به درهم چیدگی جسمانی خفقان آور. اگر این موضوع به حد کافی بدیهی و روشن است پس بی‌توجهی نسبت به فضاهای خلوت در خانه‌ها را از جانب طراحان سالهای اخیر مشکل بتوان درک نمود.

شاید تصویری که از انسان بالغ صمیمی در اینجا ترسیم شد اینگونه تفهیم کند که اگر افراد فضای خلوت کافی، کودکی مهرآمیز گذشته، و پیوند جدید قوی با یکدیگر داشته باشند همه چیز بخوبی پیش خواهد رفت. اما متأسفانه چنین نیست. دنیای مدرن شلوغ هنوز هم می‌تواند در کمین روابط انسان باشد و صمیمیت‌های وی را عقیم گذارد. در طرز فکر اجماعی قوی ممکن است اینها را تحت تأثیر قرار بدهند. یکی از این دیدگاهها آن است که "لفظ کودکانه" را به عنوان نوعی ترهین به کار می‌گیرد. این طرز فکر قرابت‌های جسمانی وسیع را به عنوان عمل قهقرایی، سست و کودکانه مورد انتقاد قرار می‌دهد و این می‌تواند انسان بالغ جوان بالقوه مهربان را برهاند. توجیه‌هایی که صمیمیت‌های بیش از حد را به عنوان تهدید علیه استقلال فرد می‌دانند و می‌گویند که «قوی‌ترین مرد کسی است که می‌تواند تنها به سر برد» بتدریج کار خود را می‌کند. نیاز به گفتن نیست که هیچ شاهدی تأیید نمی‌کند که پرداختن به قرابت‌های جسمانی خاص مرحله‌ی کودکی در یک زمان لزوماً به معنی آسیب دیدن استقلال فرد در مواقع دیگر باشد. بلکه عکس موضوع بیشتر صادق است. تأثیر تسلی بخش و آرامش دهنده‌ی قرابت‌های نرم جسمانی فرد را از نظر عاطفی آزادتر و مجهزتر می‌کند تا بتواند با لحظات

غیرشخصی و بیگانگی بهتر برخورد نماید. این وضع برخلاف آنچه گفته می‌شود فرد را نه ضعیف بلکه قوی‌تر می‌کند، درست همان طور که کودک محبت دیده بهتر می‌توانست به کاوش بپردازد.

دیدگاه اجتماعی دیگری که مانع از قرابت می‌شود آن است که تماس جسمانی را به معنی علایق جنسی می‌گیرد. بسیاری از محدودیتهای بی‌مورد قرابتی در گذشته از همین اشتباه ناشی می‌شده‌اند. هیچگونه مفهوم مشخصاً جنسی در قرابت‌های جسمانی والدین و کودکان وجود ندارد. عشق پدر و مادر و عشق کودکی عشق جنسی نیستند و همچنین محبت بین دو مرد، دو زن و یا حتی یک زن و یک مرد نیز لزوماً محبت جنسی نیست. عشق فقط عشق است، یعنی یک پیوند همبستگی عاطفی. اینکه آیا احساس جنسی در آن روابط رسوخ می‌کند یا نه یک مسئله‌ی ثانویه است. در سالهای اخیر بر عنصر جنسیت در این پیوندها تأکید بیش از حد شده، و اگر یک پیوند نیرومند غیرجنسی اولیه احتمالاً با احساسات خفیف جنسی همراه بود دومی خود بخود به طور نامتناسبی بزرگ جلوه نموده است. در نتیجه این وضع بخش عمده‌ای از قرابت‌های جسمانی غیرجنسی ما مختل گردیده‌اند. این اختلال در روابط والدین و فرزندان (از ادیب حذر کن!)، فرزندان با هم (حذر از زنا با محارم!) یا دوستان نزدیک همجنس (حذر از همجنس بازی!)، دوستان نزدیک جنس مخالف (حذر از زنا!) و دوستان برخورداری و معمولی (حذر از هرج و مرج جنسی!) در همه‌ی موارد صورت گرفته است. همه‌ی این تحریمها قابل درک ولی کاملاً غیرضروری است، اما همه‌ی آنها یک چیز را رون می‌کنند و آن اینکه شاید در روابط جنسی واقعی خویش از قرابت جسمانی تخلیه کننده‌ی جنس به حد کافی لذت نمی‌بریم. اگر قرابت‌های خاص پیوند جنسی در ما به حد کافی وسیع و عمیق می‌بود چیز اضافه‌ای باقی نمی‌ماند تا به سایر انواع پیوندهای ارتباطی رسوخ کند و در آن شرایط همه می‌توانستیم به آرامی و راحتی از همه‌ی آن گونه روابط چنان لذتی ببریم که امروزه جرأت انجام آن را نیز به ذهن راه نمی‌دهیم. اگر روابط جنسی ما با زوج خویش سرکوفته و مختل باشد در آن صورت وضع کاملاً متفاوت خواهد بود.

ممانعت و خویشتن‌داری کلی از قرابت‌های جسمانی غیرجنسی در زندگی امروزی موجب برخی ناهنجاریهای عجیب و غریب شده است. مثلاً مطالعات اخیر در آمریکا نشان داده که زنان در برخی موارد به سمت استفاده‌ی جنسی تصادفی کشیده می‌شوند و این کار صرفاً بخاطر قرار گرفتن در بازوان یک مرد دیگر انجام می‌شود. وقتی بطور خصوصی از آنها سؤال شده اعتراف کرده‌اند که تنها علت تفویض جنسی به یک مرد آن بوده که اشتیاق شدید خویش به محکم در آغوش کشیده شدن را اغنا کنند. به این ترتیب تفاوت بین قرابت جنسی و غیرجنسی بطور رقت‌آمیزی روشن و آشکار می‌شود. در اینجا مسئله نه اینکه قرابت جسمانی منتهی به سکس، بلکه سکس منتهی به قرابت جسمانی است، و با توجه به این وارونگی کامل، دیگر هیچ شکی در مورد تمایز بین این دو باقی نمی‌ماند.

اینها برخی از صدماتی است که انسان بالغ صمیمی امروزه با آن روبروست. برای تکمیل این بررسی پیرامون رفتارهای نزدیک باید پرسید که در طرز نگرش جامعه‌ی معاصر نسبت به این موضوع چه نشانه‌ای از تغییر دیده می‌شود؟ در سطح نوزادی باید گفت که به برکت تلاشهای خستگی‌ناپذیر روانشناسان کودک طرز تلقی عمومی در مورد مسئله‌ی پرورش کودک شدیداً بهبود حاصل نموده است. امروزه از ماهیت پیوند والدین و کودک از نقش محبت گرمی بخش در پرورش فرزندان سالم درک بهتری وجود دارد. انضباط سخت‌گیرانه و بی‌رحم دیروز در حال رنگ باختن است. اما در مراکز شلوغ شهری هنوز هم «عارضه کودک لوس»، به عنوان یک پدیده گریبانگیر ما است، تا فراموش نکنیم که هنوز راه

درازی در پیش است. در سطح کودکان بزرگتر نیز بهبودهای مداوم و تدریجی در شیوه‌های آموزش در شرف وقوع است و نسبت به نیازهای آموزش فنی و اجتماعی آنها نیز دیدها حساس‌تر شده است. در عین حال نیاز به آموزش فنی از هروقت دیگری بیشتر شده و هنوز خطر آن وجود دارد که شاگرد مدرسه متوسط برای تطبیق با واقعیت‌های بیشتر از تطبیق با مردم تربیت شده باشد.

خوشبختانه مسئله‌ی برخوردهای اجتماعی در بین بالغین جوان خودبخود حل می‌شود. جای تردید است که در هیچ دوره‌ی دیگری در گذشته، در برخورد با ظرائف روابط شخصی، تا به این حد صراحت و گشادگی مطرح شده باشد. بسیاری از انتقاداتی را که مسن‌ترها از رفتار جوانان می‌کنند از حسادت شدیداً مستور و در پرده‌ی آنها سرچشمه می‌گیرد. اما باید منتظر ماند و دید که این آزادی نوین‌یاد درستکاری جنسی و قرابت‌های نامحدود نسل جوان در گذر زمان و ورود آنها به مرحله‌ی پدری و مادری چگونه دوام خواهد آورد. اما زندگی پرتنش و غیرشخصی بزرگسالی ممکن است هنوز هم سهم خویش را طلب کند.

بالغین مسن‌تر پیرامون امکان بقاء برای زندگی رو به اضحلال خصوصی خویش در جامعه‌ی شهری و دائماً رو به گسترش، مرتباً نگران‌تر می‌شوند، با رسوخ روزافزون تنش در زندگی خصوصی مردم، نگرانی در مورد ماهیت زندگی مدرن انسان نیز مرتباً بیشتر حس می‌شود و در روابط خصوصی مردم کلمه «مسخ» دائماً شنیده می‌شود، چرا که بیرون آوردن زره عاطفی، که برای جنگ اجتماعی در خیابان و اداره به تن شده، هرشب مشکل‌تر می‌گردد.

اکنون صدای شورش در برابر این وضع از آمریکای شمالی شنیده می‌شود. نهضت جدیدی در آستانه‌ی برپاشدن است و این خود دلیل واضحی است بر نیاز شدید جوامع جدید انسانی به تجدیدنظر در اعتقاد خود پیرامون تماس و قرابت جسمانی. این نهضت که بطور کلی با عنوان «گروه درمانی» شناخته می‌شود، در دهه‌ی گذشته در کالیفرنیا شروع شد و سپس بسرعت در سایر مراکز شهری آمریکا و کانادا گسترش یافت. در آمریکا از آن به عنوان «روانشناسی ماورای فرد»، «روان درمانی مرکب» و «دینامیک اجتماعی» نیز یاد می‌شود.

عامل مشترک اصلی در این کارها جمع‌آوری افراد بالغ در گروه‌هایی است که از یک روز تا یک هفته ادامه پیدا می‌کند و در این گروه‌ها افراد به همکنشی‌های فردی و گروهی مبادرت می‌ورزند. گرچه برخی از این همکنشی‌ها عمدتاً کلامی است، اما بسیاری دیگر بر اعمال غیر کلامی و تماس‌های جسمانی از قبیل لمس‌های آئینی، ماساژهای متقابل، و بازی متمرکز شده‌اند. هدف همه‌ی اینها آن است که بنیان و رفتارهای انسان بالغ متمدن به لرزه در آید و به مردم یادآوری گردد که آنها نه اینکه «بدن داشته باشند» بلکه «بدن هستند».

جنبه‌ی اساسی در همه‌ی این آموزشها ترغیب بزرگسالان خویشتن‌دار به بازی کردن همچون کودکان است. جو علمی و پیشتاز این جلسات به آنها امکان می‌دهد که، بدون خجالت و ترس از تمسخر، به شیوه‌ی کودکان رفتار کنند. آنها بدن یکدیگر را مشت و مال می‌دهند، یا برسر دست بلند می‌کنند و به اطراف راه می‌برند و یا تن همدیگر را روغن مالی می‌کنند، بازیهای کوهانه می‌نمایند و بدن خویش را لخت در معرض دید یکدیگر قرار می‌دهند، این برهنگی گاه واقعی، ولی معمولاً تمثیلی است.



این نوع بازگشت عمدی به کودکی را در چارچوب جملات بی‌پرده‌ی زیر می‌توان دید که در ارتباط با یک دوره چهار روزه با عنوان «آن طور باشدی که بودید» گفته شده است :

آمریکایی مرتب و منظم با دفن کردن بسیاری از قسمتهای کودکانه خویش در زیر لایه‌های شرم و استهزاء وضعیت «بلوغ» نامطمئن و متزلزلی بخود گرفته است. بازآموزی این که چگونه کودک باشیم تجربه‌ی مردانگی مرد و مادینگی زن را غنا و قدرت می‌بخشد. تجربه‌ی محدود کودک بودن در ارتباط با مادر می‌تواند رشد کند تا بر محبت، عشق‌ورزی و عشق‌یابی پرتو نوری بیافشاند. عجب آنکه از تماس کودک وار نیز توان می‌زاید و به هم رسیدن اشکهای کودکانه‌ی ما دریچه‌ای بر روی شادی و اظهار وجود گشاید.

دوره‌های مشابه دیگری که بنامهای «زنده‌تر با بازی» و «بیداری مجدد جنسی : تولد دیگر» خوانده می‌شوند نیز همگی بر نیاز به بازگشت به صمیمیتهای کودکانه تأکید دارند. در بعضی موارد کار حتی به آنجا می‌کشد که از استخرهای رحم-مانند که درجه حرارت آنها دقیقاً در حد رحم نگه داشته شده، هم استفاده می‌شود.

سازمان دهندگان این دوره‌ها از آن به عنوان «درمان آدمهای عادی و سالم» یاد می‌کنند. مراجعین بیمار نبوده، بلکه اعضای گروه محسوب می‌شوند. علت مراجعه‌ی آنها نیاز شدید به یافتن راهی برای بازگشت به صمیمیتهای و نزدیکی‌ها است. اگر جای تأسف است که می‌بینیم آدمهای بالغ اجباراً تماس جسمانی بین خویش را رسماً ممنوع می‌کنند، لاقول و قوف آنها به اینکه جایی از کار ایراد دارد بایستی فعالانه در جهت رفع آن کاری انجام داد، خود مجب دلگرمی است. بسیاری از آنها که در این دوره‌ها مکرراً شرکت داشته‌اند. دوباره شرکت می‌کنند زیرا که در طی این پیوندهای جسمانی که بصورت آیینی برقرار می‌شود، از نظر عاطفی آرام و گشاده می‌شوند. آنها گزارش می‌کنند که، در ارتباط با همکنشی‌های شخصی آنها، در خانه نوعی انبساط و احساس گرمی رشد یابنده بوجود آمده است.

آیا این یک جنبش اجتماعی جدید و ارزشمند است، یا هوس زودگذر و یا نوعی اعتیاد جدید خطرناک، بدون مواد مخدر؟ هر ماه چندین مرکز جدید افتتاح می‌شود و عقاید صاحب نظران در این رابطه متفاوت است. برخی از روان‌شناسان و روانپزشکان پدیده‌ی گروههای تماس را قویاً پشتیبانی می‌کنند، حال آنکه برخی دیگر آن را قبول ندارند. عقیده‌ی یکی بر آن است که اعضای گروه بهبود حاصل نکرده بلکه فقط برای گذران خویش دوز معینی از قربت دریافت می‌دارند. اگر این موضوع صحیح باشد باز هم این برنامه‌ها امکان درک این نکته را که برخی افراد در مرحله‌ی حیات اجتماعی خویش با چه مشکلاتی مواجه‌اند، را می‌دهد. این خود موجب می‌شود که اعضا از نظر صمیمیت، رقصیدن یا به رختخواب رفتن را با سردی شروع کنند اما در آنجا آرامش و تسلی پیدا نمایند. در اینکار اشکالی وجود ندارد. این خود می‌تواند مجوز فرد برای تماس با دیگران را کمی تقویت کند. اما انتقادات شدیدتر نیز وجود دارد. یک عقیده بر آن است که این‌گونه روشها ممکن است، به جای پرورش قربت واقعی موجب نابودی آن شود. یک روحانی، که این کار را بدون شک به عنوان نوعی رقیب جدی حس می‌کند، اظهار می‌دارد که آنچه مردم در این گروههای تماس یاد می‌گیرند روشهای جدید بی‌هویتی است. این کارهای انبانی است که از نیرنگها و راههای جدیدی که، در عین خشن و خصمانه بودن، دوستان بنظر برسند.

مطمئناً وقتی انسان صحبت‌های رهبران این جنبش در مورد روشها و فلسفه‌ی کارشان را در برابر عامه می‌شنود، بوی خودپسندی از مضمون کلام آنها کاملاً مشهود است. گویی راز جهان را کشف نموده‌اند و آنرا سخاوتمندانه به زیردستان

فانی خویش ابلاغ می‌کنند. این نکته در انتقادات برخی مورد تأکید قرار گرفته اما باید این طرز برخورد رهبران آنها را احتمالاً نوعی دفاع در مقابل تمسخر در نظر گرفت. این وضع یادآور تاکتیک اتخاذ شده از جانب دنیای روانکاوی در گذشته است. آنها که از مرحله‌ی روانکاوی گذشته بودند نیز، مشکل کارکشته‌های گروه‌های تماس، نمی‌توانستند لبخند خودپسندانه‌ی خویش نسبت به دیگران را پنهان دارند. اما روانکاوی این مرحله را گذرانیده و اگر گروه‌های تماس هم از این مرحله‌ی نوآوری جان بدر ببرند طرز فکر آنها نیز، همزمان باز شد و بلوغ کیش جدید، تغییر خواهد کرد.

انتقاد شدیدتری که در مورد جلسات گروه بطور جدی مطرح می‌شود و هنوز به اثبات نرسیده به این شرح است: (آنچه به عنوان «قرابت فوری» مطرح شده زمانی صدمه‌اش آشکار می‌گردد که داوطلب، پس از «بیداری» نسبی یا کامل به محیط قدیمی خویش باز می‌گردد. او تغییر کرده اما همنشین‌های او در خانه تغییر نکرده‌اند و خطر آن هست که نتواند برای این تفاوت حساب مناسب باز کند. مشکل اساساً به روابط قرابتی مربوط می‌شود. اگر عضو گروه تماس بوسیله‌ی غریبه ماساژ و مشت و مال داده شده، با آنها بازیهای نزدیک و صمیمی کرده، و انواع تماس‌های بدنی مختلف جسمانی برقرار نموده باشد، باید گفت که رابطه‌ی او با غریبه‌ها به مراتب بهتر از «نزدیکان» واقعی‌اش در خانه بوده است و اما اگر چنین نبوده باشد مسلماً هیچ مشکلی نخواهد داشت).

اگر او، آنطور که جبراً اتفاق می‌افتد، از تجربیات مشعشع خود به تفصیل در خانه صحبت کند این کار خودبخود حسادت دیگران با برخواهد انگیخت. چگونه او توانسته در یک مرکز تماس گروهی چنین عمل کند درحالی‌که در خانه آنچنان لمس ناپذیر و دور ایستاده باشد؟ البته پاسخ آن خواهد بود که جوّ مرکز تماس گروهی و چنین سرویسهایی را رسماً ممنوع می‌داند، ولی این پاسخ به هیچ وجه موجب آرامش خاطر برای نزدیکان «زندگی واقعی» او نمی‌شود. وقتی زن و شوهر با هم در جلسات مرکز حاضر می‌شوند مشکل تا حد زیادی تخفیف پیدا می‌کند اما هنوز هم به وقت «بازگشت» به خانه رعایت برخی ملاحظات دقیق لازم است.

برخی را عقیده بر آن است که نامطبوع‌ترین جنبه‌ی گروه‌های تماس عبارت است از کار آنها در تبدیل یک امر روزمره ناخودآگاه به عمل خودآگاه و شدیداً سازمان یافته. به این ترتیب صمیمیت، بجای آنکه یک وسیله‌ی کمک شهودی برای مقابله با دنیای خارج باشد، خود به یک آرمان و هدف نهایی بدل شده است.

علی‌رغم انتقادات و نگرانیهای قابل درک، باز هم خطا است اگر نسبت به این روند جدید و جذاب روی خوش نشان ندهیم. در اصل رهبران این مکتب متوجه تغییر مشی زیانبار و رو به ازدیاد ما در روابط خصوصی به سوی بی‌هویتی و فقدان تشخیص شده و حداکثر سعی خویش را نموده‌اند تا این روند را معکوس نمایند. اگر طبق معمول و براساس «قانون خطای معکوس»، آونگ با افسار گسیختگی نسبی به سوی مقابل رانده شود باز هم خطای بزرگی صورت گرفته است. اگر این نهضت آنقدر گسترش یابد که به صورت بخشی از آگاهی عمومی درآید در آن هنگام حضور آن حتی، به افراد بی-علاقه به این عمل هم یادآوری می‌کند که در شیوه‌ی استفاده (یا در واقع عدم استفاده‌ی) آنها از بدنشان اشکالی وجود دارد. این مکتب اگر جز این هیچ کار دیگری هم نکرده باشد باز هم به مقصد خویش رسیده است. به جا است که یکباردیگر این کار را با روانکاوی مقایسه کنیم. هرچند که فقط بخش کوچکی از عامه‌ی مردم مستقیماً در روانکاوی درگیر شده‌اند، اما در عین حال این ایده‌ی اصلی بدرستی در فرهنگ ما رسوخ نموده که تاریک‌ترین و عمیق‌ترین افکار ما

نه شرم‌آور است و نه غیرعادی بلکه احتمالاً اغلب افراد دیگر نیز در آن موارد با ما سهیم هستند. این خود سبب گردیده تا شیوه‌ی بالغین جوان ما در برخورد با مسایل خصوصی متقابل صریح‌تر و درستکارانه‌تر باشد. اگر نهضت گروه‌های تماس نیز بتواند تماس‌های نزدیک جسمانی ما را به همین ترتیب از قید احساسات سرکوفته رها کند معلوم می‌شود که زن هم در نهایت دین ارزشمند اجتماعی خویش را ادا نموده است.

حیوان انسانی موجودی اجتماعی است که می‌خواهد دوست بدارد و شدیداً نیازمند آن است که دوست داشته شود. او، که به عنوان یک شکارگر ساده‌ی قبیله تکامل یافته، اکنون خود را در یک دنیای جمعی شلوغ و ورم کرده می‌بیند. او که در این شرایط از همه طرف فشرده شده، در دفاع از خود به سمت خویش رو آورده است. در این عقب نشینی عاطفی حتی در به روی نزدیکترین و عزیزترین کسان خویش می‌بندد تا آنجا که در این ازدحام فشرده خود را تنها می‌یابد. اکنون، محروم از پشتیبانی عاطفی، معذب و گرفته است و در نهایت امکان دارد که یاغی شود. انسان با از کف دادن آرامش خویش، و برای جبران محبت، رو به سوی جایگزین‌هایی می‌آورد که از او پرس و جو نمی‌یابند. اما عشق فرآیندی دوجنبه است و لذا این جایگزینها در نهایت کفایت نمی‌کنند. در این شرایط اگر او صمیمی و نزدیکی واقعی را، حتی با یک نفر هم که شده، پیدا نکند از این بابت صدمه خواهد دید. او، که اجباراً در مقابله با حمله و خیانت دیگران زره بر تن نموده، ممکن است به وضعیتی درآید که از هر نوع تماس گریزان شود و لمس کردن یا لمس شدن را صدمه زدن به دیگران یا صدمه خوردن از آنها بحساب آورد. این احساس بزرگترین بیماری زمان ما شده و لازم است، قبل از آنکه بسیار دیر شده باشد، در بهبود این بیماری اجتماعی جامعه‌ی امروز کاری انجام شود. اگر خطر مهار نشود مانند سمی است که در غذای ما وارد شده باشد؛ صدمه‌اش از نسلی به نسل دیگر اضافه می‌شود تا آنجا که از مرحله‌ی بهبود و مداوا فراتر خواهد رفت.

سازش‌پذیری هوشمندانه‌ی انسان خود به طریقی می‌تواند عامل این گمراهی او باشد. ما قادریم تا در شرایط وحشتناک غیرطبیعی زندگی کرده و دوام آوریم. ما، به جای توقف این روند بازگشت به یک سیستم عاقلانه‌تر، خود را با آن تطبیق داده و به مبارزه ادامه می‌دهیم. ما در دنیای شلوغ زندگی شهری با این شیوه به جنگ ادامه داده‌ایم، از مرحله عشق و صمیمیت خصوصی چندان دور و دورتر رفته‌ایم که شکافها کم کم نمایان شده‌اند. حال، انگشت حیرت به دهان، سعی می‌کنیم تا، با فلسفه بافی‌های پیچیده، خود را قانع کنیم که همه چیز روبه راه است. ما سعی می‌کنیم که تماشاچی باشیم. به آن بالغین فهمیده‌ای که پولهای گزاف خرج می‌کنند تا در مؤسسات علمی به بازیهای کودکانه لمس و بغل گرفتن یکدیگر مشغول شوند می‌خندیدیم و از تشخیص علائم و نشانه‌ها عاجزیم. چقدر ساده می‌بود اگر می‌توانستیم این واقعیت را پذیریم که عشق نرم و لطیف نه نشانه‌ی ضعف است و نه فقط خاص کودکان و عشاق جوان؛ و چقدر ساده‌تر می‌بود اگر می‌توانستیم با رها کردن احساسات خویش گاه‌گاه به این قرابت سحرآمیز بازگشتی داشته باشیم.

پایان

# ***Intimate Behaviour***

By

**Desmond Morris**

**(1971)**